

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه مریم (جله اول)

جله خانوادگی - استاد اخوت ۹۳/۱۱/۱

سوره مبارکه مریم یکی از سوره‌هایی است که با حروف مقطعه آغاز می‌شود و این مدل حروف مقطعه هم خاص این سوره است. در روایات آمده این حروف مقطعه مربوط به وقایع کربلاست لذا ازین جهت این سوره اهمیتی خاصی در بین اهل ذکر دارد.

آیات سوره با بحث حضرت زکریا(ع) آغاز می‌شود.

ایشان فرزنددار نمی‌شدند و برای آن دعا کردند. و این دعا را نیز به نحو تفصیلی بیان کردند. اینکه من استخوان‌هایم سست شده و شعله پیری تمام سر من را در بر گرفته است. (که البته این تعبیر در نوع خود بدیع است) اما در عین حال اظهار ناامیدی هم نمی‌کنم و می‌گویم من هیچ وقت از استجاب دعای تو محروم نبوده‌ام.

از خدا فرزندی طلب می‌کنند که بتواند از آل یعقوب ارث ببرد و مورد رضایت خدا واقع شود. خداوند هم حضرت یحیی(ع) را به ایشان اعطا می‌کند و نام او را یحیی می‌گذارد که تا بحال کسی به این نام‌گذاری نشده بوده است. اینکه کسی به این اسم نبوده یعنی کسی با این خصوصیات تا بحال نبوده است ازین رو حضرت یحیی(ع) یک ویژگی‌های خاصی نسبت به دیگر انبیاء داشتند و این یعنی اینکه اتفاقات جدیدی بواسطه این ولادت در عالم رخ می‌دهد. ممکن است دعای حضرا زکریا به اندازه یک عمر استمرار داشته اما در نهایت فرزندی نصیب او شده که بسیار ویژه بوده است.

آیه ۸ خیلی جالب است. باید این آیه را با تامل خواند. ایشان می‌فرمایند: «قَالَ رَبِّ اَنْیَ یَکُونُ لِيْ غُلَامٌ وَّ کَانَتِ امْرَاَتِيْ عَاقِرًا وَّ قَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْکِبَرِ عِتِيًّا». "اَنی" به معنای آن است که می‌پرسند الان باید چه بکنم. نه آنکه در این اتفاق تعجب کرده باشد و یا مثلاً شکی در دل ایشان بوده باشد.

قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُنْ شَيْئاً (۹) خداوند نیز می فرماید این اتفاق قبلاً هم افتاده است و چیز جدیدی نیست چرا که تو خودت هم همین گونه بوجود آمدی. زیرا تنها اراده خداست که سبب می شود کسی موجود شود و به دنیا بیاید.

این آیات نشان می دهد که این اسباب صوری و تصنعی است و آنچه هرچیزی را موجود می کند تنها اراده الهی است. "قال كذلك" به این معنا است که در پاسخ به حرف های حضرت زکریا(ع) خداوند آنها را تایید کرده است که بله درست است که تو پیری و همسرت نازا و درست در همین شرایط ما به تو فرزندی را عطا خواهیم کرد. قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا (۱۰) و ایشان از خدا نشانه ای طلب می کنند. که طبق روایات می گویند ایشان قدرت تکلم به مدت سه روز از ایشان گرفته شد.

يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا (۱۲) وَ حَنَانًا مِنْ لَدُنَّا وَ زَكَاةً وَ كَانَ تَقِيًّا (۱۳)

در ادامه آیات دیگر اشاره ای به نحو تولد حضرت یحیی(ع) نمی شود بلکه دوربین بر روی خود یحیی(ع) متمرکز می شود. این آیات نشان می دهد که می شود نبی از کودکی نبی باشد. یعنی نبوت یک اعطایی است که وابسته به سن نیست.

این یکی از موضوعات مهم سوره است که بحث نبوت حضرت یحیی در طفولیت ایشان مطرح می شود. پس خصوصیت اول ایشان این است که در حالیکه هنوز طفل هستند حکم دریافت می کنند.

دوم آنکه محبت و عطف خاصی از جانب خدا به او اعطا شده است که این محبت از او به مردم جاری می شود (محبت و عطف ویژه ای به مردم داشتند). حنان شفقت ویژه انسان است که حداقل در سن ۱۸ سالگی در انسان شکوفا می شود. البته این نوع از شفقت در بسیاری از انسان ها اصلاً شکوفا نمی شود. اما او این خصوصیات را از ابتدا داشته و علت آن هم خالصا اراده خداوند بوده است. برای همین وقتی که خداوند به او می گوید ما به تو حنان داده ایم یعنی این حنان بودن با بقیه مردم که مثل آن را اکتسابی بدست می آورند و یا ارثی.. فرق می کند. این صفت حنان در وجود ایشان کاملاً خالص است. سوم زکاة که به معنای آن است که فرد بخشنده است. یعنی میل به هدایت و دست گیری از دیگران را به جهت مالی و معنوی دارد. و چهارم تقیا که یعنی ایشان بسیار باتقوی بوده اند.

وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا (۱۴) یعنی والدینش نیکی می کند و اهل جبر و زورگویی هم نیست.

این صفات که ذکر شده صفاتی هستند که یحیی(ع) را یحیی(ع) کرده اند. و در آیه ۱۵ برآیند آن را اینگونه ذکر می کنند که «وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا» یعنی او در هر حالتی سلام و در سلم است. سلام یعنی کسی از هر گونه آفت، آسیب، شر، بدی، تعارض و جمیع امراض بیرونی و درونی مصون باشد. یعنی در او هیچ گونه آلودگی وجود نداشته باشد.

این خطابات خداوند به حضرت یحیی(ع) در نوع نوع خود بسیار ویژه است و مانند آن در مورد انبیاء دیگر در قرآن نیامده است.

حضرت مریم سلام الله علیها

داستان ایشان واقعا جز داستان های عجیب عالم است. حتی تصورش هم برای ما اعجاب اور است. تصور کنید یک خانم در سطح عصمت و طهارت مطلق با رسولی از جانب خدا مواجهه می شود که می خواهد به او فرزندی عطا کند.

فهم این دست از آیات با تدبر و تفکر نیست بلکه باید به فرد چشاندن شود. جنبه حدافلی این آیات آن است که بر سر آن جدل نکنیم و آن را بپذیریم. اما جنبه حداکثری این است که ما آن واقعه را تصور کنیم و ببینیم که کسی مانند حضرت مریم(س) می گوید خداوند به من درحالی که مجرد هستم فرزندی داده است. در آن وقت شما واکنشتان چگونه خواهد بود؟! ایا ما باورمان می شود؟.. آیا نمی گوییم که این حرف های او از روی توهم است و یا..

اما حقیقت آن است که خدا به او غلامی پاک و زکی هدیه داده است.

خدا می خواهد در این سوره دیرباوری انسان ها را بشکند.

حضرت زکریا(ع) وقتی حضرت مریم(س) را دیدند از خدا فرزندی خواستند. یعنی مشاهده بانویی که بر او رزق آسمانی نازل می شد دعای حضرت زکریا(س) را شکوفا کرد. ازین جهت میتوان گفت حضرت یحیی(ع) چهره مردانه حضرت مریم(س) اند.

یکی از کارکرد این آیه (۲۱) این است که هر کس که در هر موضوعی کارش جلو نمی‌رود و احساس می‌کند گیر کرده این آیات را بخواند. «قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا»

فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا (۲۲)

فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنْسِيًّا (۲۳)

ازین آیات معلوم می‌شود که بارداری و رنج و زحمت به دنیا آوردن فرزند یک مقام و کمال ویژه‌ای به زن می‌دهد که خداوند نخواسته است حضرت مریم (س) از آن بی بهره بماند. چون می‌توانست بدون این مقدمات به او فرزندش را بدهد.

یک عده از آیه ۲۳ تعجب می‌کنند که مثلاً چرا حضرت مریم (س) آرزو می‌کنند که ای کاش نبودند.. ما نباید این آیات را در مختصات خودمان و به نسبت خودمان بخوانیم چون قطعاً دچار اشتباه می‌شویم. این جمله را کسی می‌گوید که بنده مقرب خداست و خودش هم به تقرب اطلاع دارد اما برای تقرب خودش شأن و جایگاهی نزد خدا قائل نیست. لذا وقتی کار بر او به نهایت سخت می‌شود نگاه به مقام عبودیتی خودشان نکردند که مثلاً من که عمری عبودیت خدا را کرده‌ام چرا باید این وضع برایم پیش بیاید. بلکه تنها این جمله را از شدت سختی کار به زبان آوردند. بعضی اوقات مثل آدم‌های عادی حرف زدن برای شخصیتی مثل حضرت مریم (س) کرامت است. در واقع این یک نوع بیان استغاثه است و این احساس استغاثه خیلی عجیب است. او آگاهان این استغاثه را به نهایت درجه خود رساندند. لذا این جمله ایشان برای خدا خیلی مهم است که آن را قرآن ذکر می‌کند. شدت سختی ایجاد شده برای ایشان هم اینطور که از آیات بر می‌آید به خاطر درد به دنیا آوردن فرزند نبوده است.. بلکه این موضوع که کسی که در نهایت درجه صدق و طهارت است با فرزندش به میان قومی بیاید که لجوج و منکر هستند این استغاثه را ایجاد می‌کند. در روایات هم اینگونه آمده که پس تولد حضرت عیسی (ع)، این دو بزرگوار از جانب مردم مدام در اذیت و آزار بودند.

در واقع این حضرات بشری بودند مانند دیگر انسان‌ها و ابتلائاتی که برای دیگران پیرخ می‌دهد برای اینان هم اتفاق می‌افتد و آن‌ها را هم اذیت می‌کند. چون این بزرگواران به هر حال یک شان بشری داشتند و یک شان وحیانی.

در بحث ثقیفه و مناظراتی که بین حضرت زهرا(س) و خلفا صورت گرفت این موضوع مطرح شد که سوال کردند اگر دختر پیامبر عمل خلافی از او سر بزند آیا شما قبول می کنید؟ گفتند بله و او باید برای رفع اتهام از خود شاهد بیاورد!

این معلوم است که آنها سوره مریم(س) را نخوانده اند که برای دختر پیامبر هم دو شاهد عادل می خواهند... در زمان امام حسین(ع) هم یکی از اتفاقاتی که افتاد این بود که کوفیان حکم را شریح قاضی را گرفتند مبنی بر اینکه امام(ع) خارجی است! در حالیکه این ها همه انحراف است.. از معصوم کسی دلیل و شاهد و.. نباید بخواهد.

بطور کلی اگر در این جریانات برای ما ابهاماتی وجود دارد که مثلا چرا حضرت زکریا(ع) آیه خداست و یا چرا برای فرزندان شدن مریم(س) بر او ملکی ظاهر شد و.. باید بدانیم که آیات سطوح معنایی شان به نسبت افراد فرق می کند فلذا در این آیات حظ مخصوصی برای مخلصین وجود دارد که برای ما در دسترس نیست. ما آیات را می-فهمیم اما اینکه توقع داشته باشیم بتوانیم تمامی آیات را تحلیل کنیم و به نتیجه برسانیم اساسا اشتباه است.

همچنین انبیاء را نمی توان با هم مقایسه کرد زیرا این مقایسه قواعد خاص خودش دارد . اما یک قاعده کلی این است که توصیفات انبیاء و اولیا در قرآن همگی، وصفی برای اهل بیت(ع) هستند. یعنی این ها هر یک شانی از شوون حضرات معصومین(ع) را بیان می کنند. و البته این اصلا به این معنا نیست که از بزرگی و مقام ویژه این بزرگواران چیزی کم کند.(چون مقایسه به این نحو بین انبیاء اشتباه است)

حرف آخر: ما در زندگی مان یکسری دارایی هایی داریم که باید برای ما زنده شود. حضرت یحیی(ع) ، مریم(س) و عیسی(ع) جز دارایی های ما هستند که ما فراموششان کرده ایم. و این باعث می شود که از آن استفاده نمی کنیم و در نتیجه از آن محروم مانده ایم. اگر کسی فکر کند حضرت مریم(س) جز دارایی های اوست دارد می بیند که عجب مادری خدا به داده..مادری طاهره، مطهره، صدیقه و...

حضرت مریم(س) باید مایه مناجات ما بشود. اگر مشکل و مسئله ای برایمان پیش آمد بدانیم که ما این بزرگواران را داریم که به ما را کمک کنند. ما می توانیم بیش از پیروان آنها از آنها بهره ببریم.

اینان معلمان توحید هستند. ما باید بیش از همه این حضرات را برای درس توحید احضار کنیم.

این را تا هفته آینده تمرین کنیم. ان شاء..خدا ما را از محرومیت نجات بدهد.

اگر از این بزرگوران کمک بخواهیم بنحو واضحی به ما کمک می کنند و طریق را بر ما واضح می کنند.

ان شاء الله به همه آرزوهایی که الهی است دست پیدا کنیم صلوات

مطالبی که قصد ارائه آن را داریم تحت عنوان مهارت های زندگی در سوره مبارکه مریم بیان می کنیم.

۱. مطالبی که در سوره مطرح شده، در بستر خانواده اتفاق می افتد.

بعضی از این مطالب به صورت مستقیم و برخی به صورت غیر مستقیم هستند؛ مستقیم: محرومیتی که با انسان هست و تا آخر هم خواهد ماند. محرومیت های دنیایی در طبع دنیاست و ممکن هم هست برطرف نشود.

به صرف داشتن یک محرومیتی نمی توان گفت که خدا از انسان دور است زیرا دور و نزدیک بودن به خدا وابسته به داشتن و نداشتن محرومیت نیست.

خودند محرومیت های دنیایی را به تقرب و نزول رحمت قرار نداده است بلکه نزول رحمت به معنویت وابسته است نه به داشتن امکاناتی از دنیا. البته داشتن امکانات خوب است ولی نداشتن آن دلیل دوری از معنویت نمی شود.

غیر مستقیم: بحث ازدواج؛ غایت و نهایت ازدواج تنها به دست آوردن نسل و فرزند نیست، ازدواج در ذات خود یک اصالت و ارزشی دارد. (بطور مثال حضرت زکریا(ع) بچه دار نشدند اما همسر دیگری هم اختیار نکردند) سوره در بحث ازدواج اصالت هایی قائل شده است که شخص حتی به خاطر بچه دار شدن هم دنبال همسر دیگری نمی رود.

در سوره بالاخص در داستان حضرت زکریا(ع)، یک اصالت خاصی برای همسر مطرح شده لذا برای کسانی که روی تعدد زوجات حساس هستند، این سوره دید خوبی نسبت به آن ندارد.

در این جا خود زوجیت مطرح است که در کتاب بیت پنج مدل زوجیت مطرح شده که یک مدل آن ارتباط معنوی است. این ارتباط معنوی جلب رحمت از طرف خدا می کند.

۱. تربیت فرزند: در باب تربیت فرزند در سوره نکته مهمی بیان شده است که مطرح می‌کند تربیت فرزند از قبل از تولد آغاز می‌شود و خیلی وابسته به آرزوها، اهداف و مقاصد والدین است. ازین رو این موضوع از مواردی است که به طور جدی نیازمند دعاست.

این سوره نشان می‌دهد برای اینکه یک زنجیره سالم و صالح ایجاد شود دعا کردن اثر دارد. دعایی را که پدر و مادر برای جلب رحمت خدا به وسیله فرزند می‌کنند به شرط عبودیت به هدف اجابت می‌رسد. (این شرط مهمی است.)

۲. نماز، زکات، بر به والدین و آموزش کتاب آسمانی و وحیانی مواردی است که بعنوان محور تربیت فرزند مطرح شده‌اند. یعنی در این سوره می‌توان محورهای تربیت فرزند که والدین خود در عمل نسبت به آن مقدم هستند بیان شده است.

۳. اعتقاد و اطمینان به غیب همان ایمان به قدرت و علم خداست و از آن نشأت می‌گیرد.

رزق از مفاهیم بسیار ویژه و مهم در زندگی انسان است. البته این مفهوم نوعاً در ذهن ما با مصادیق خاصی معنا پیدا کرده است. مثلاً ما رزق را در غذا خوردن می‌دانیم در صورتی که شاد بودن، خوش بودن و سلامتی رزق هستند. انسان باید کاری بکند بهره بیشتری از رزق الهی ببرد. هرچه که رزق به سمت معنوی بودن پیش برود به رضایتمندی نزدیک می‌شود و هر چه به سمت مادیات برود حس رضایت مندی برای او حاصل نخواهد شد.

ما رزق‌هایمان را حجمی می‌سنجیم در صورتیکه در سوره یک بحثی مطرح شده به نام برکت که حجمی نیست. حضرت عیسی (ع) درباره خودشان می‌گویند که خدا مرا در هر جا که باشم مبارک قرار داده است. یعنی خدا به پیامبرش وعده داده که او مبارک باشد. یک بخشی از این نوع نگاه به رزق که باید اصلاح شود، همین دیدگاه حجمی است.

تغییر زاویه نگاه نسبت به رحمت و برکت باعث می‌شود دید انسان گسترش پیدا کند. ازین رو هرچه به رزق الهی نزدیک می‌شویم دخالت انسان‌ها کمتر و در جهت دنیای مادی دخالت انسان بیشتر می‌شود.

یک آدم مومن اگر در زندان هم باشد می‌تواند فضایی برای مناجات خدا پیدا کند و از طرف دیگر فردی که حتی در طبیعت زیبایی هم زندگی کند، می‌تواند شرایطی برای خود فراهم کند که برایش مثل زندان باشد!

ذَٰلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ (۳۴)

مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وُلْدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۳۵)

ما اعتقاد داریم که حضرت مسیح(ع) فرزند خدا نیست و این برداشت به طور کامل از آیه استنباط می‌شود. یک برداشت دیگری که می‌توان با این آیه و آیات مبارکه سوره یس داشت این است که ما قول خدا را مساوی با امر خدا و امر خدا را مساوی با کن فیکون یا خلقت در نظر می‌گیریم. طبق این دو آیه امر خدا که قول خداست مساوی با کن فیکون بوده که در مورد حضرت عیسی(ع) اتفاق افتاده این است. اینکه حضرت عیسی(ع) بدون اسباب ظاهری متولد شده‌اند در واقع نمایش خدا برای قول حق خویش است. یعنی اگر می‌خواهید بفهمید خدا چگونه در عالم کار می‌کند یک نمایشگاهی درست کرده به نام نمایشگاه حضرت عیسی(ع) و در این نمایشگاه نحوه تجلی امر خدا در عالم ذکر شده است و این حقیقت هم تنها مربوط به حضرت عیسی(ع) نیست بلکه طبق این آیات این گونه است که هر مخلوقی با امر خدا پدیدار می‌شود یعنی برای هر مخلوقی در هر شانی یک امر خدا وجود دارد، پس اتصال هر مخلوقی مستقیماً با امر، قول خدا و کن فیکون است. یعنی یک مخلوق به وسیله مخلوق دیگری بوجود نمی‌آید بلکه به وسیله امر خدا موجود می‌شود و این را می‌توان در هر امری مشاهده کرد. اگر کسی این موضوع را متوجه بشود به توحید رسیده است.

اگر کسی خداوند را در خلق کردن موجودات نیازمند به شرایط(اسباب و وسایل) بداند، برای او ولد برگزیده است. اگر آن را هم ردیف با خداوند قرار دهد شریک خواهد بود و اگر بالاتر بگیرد ولی می‌شود و اگر پائین‌تر بگیرد ولد می‌شود که در سوره مبارکه اسراء مطرح شده است.

نسبت ما با اسباب چگونه باید باشد؟ پاسخ این است که باید به صورت دعا باشد. ما باید اسباب را با دعا در راستای رفع نیازهایمان قرار بدهیم. در واقع این گونه است که اسباب، اقتضای استجابت تولید می‌کنند. لذا دعا خود به عنوان یک سبب مطرح شده است.

شرایط طبیعی به هیچ وجه مانع استجابت دعا نیستند این شما هستید که از امکانات وسیعی استفاده می‌کنید و ازین رو در دعا کردن برایتان توسع ایجاد می‌شود.

ما در مواجهه مان با خدا خیلی تفصیلی کار نمی‌کنیم و می‌گوییم که خدایا هرچه صلاح هست خودت به ما بده. این یعنی این که ما قدرت تفکر و تفصیل نداریم در صورتیکه استفاده از تفصیل در دعا نشانه عبودیت انسان است. ما در یک پس زمینه اسباب زندگی می‌کنیم و لحظه به لحظه ما با اسباب درگیر است و برای هر سببی هم جداگانه دعا می‌کنیم. اینها هر کدام به مرحله بالاتری وصل می‌شوند و انبیاء نیز چون می‌دانند در پشت هر سبب ظاهری اراده خدا وجود دارد، توجه به اسباب برایشان اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند. این گونه می‌شود که کسانی که به صورت اجمالی دعا می‌کنند، قدرت تفصیل مسیر یابی را نخواهد داشت. مثلاً دعا کردن برای عاقبت به خیر شدن یک دعای کلی است اما تفصیل آن این می‌شود که خدایا به من قدرت صله رحم، نماز اول وقت و... بده. زیرا کسی که دعا می‌کند در آن یک القاء رحمتی است که اگر به صورت کلی دعا کند القاء نمی‌شود اما اگر به تفصیل دعا کند راه‌ها خود بخود به انسان القاء خواهد شد.

ما از خدا در واقع اسباب را نمی‌خواهیم بلکه رحمتی را که به وسیله آن سبب برای ما قرار داده است را طلب می‌کنیم. در واقع این که ما به اسباب توجه می‌کنیم دو چیز است، یکی توجه به اسباب است و یکی اینکه در این سبب اراده و قول خدا جاری است.

شما به وسیله نیازها، تفصیل در نیاز را ایجاد می‌کنید. این که انسان یک نیاز کلی داشته باشد و بتواند تفصیل آن را بدهد، تفصیل در دعا ایجاد می‌شود و تفصیل در دعا نیز موجب توجه به رافع نیاز می‌گردد و در اینجا است که مقام اسماء ایجاد می‌شود. کسی نمی‌تواند بگوید من فقط اسم اعظم را می‌خوانم زیرا اسم اعظم بعد از تفریع است زیرا اسم اعظم را کسی می‌تواند پیدا کند که تفصیل در انواع دعا داشته باشد.

یکی از مهارت‌های مهم زندگی تفصیل در دعا است، به این صورت که تدارک اسباب به صورت جزئی از خدا خواسته می‌شود ولی اراده او بدون قید و شرط جاری در تحقق دانسته می‌شود.

تفصیل در دعای تربیت فرزند: یکی از مهارت‌های مهم در زندگی تفصیل دعا در تربیت فرزند است؛ به این صورت که تدارک اسباب به صورت جزئی از خدا خواسته می‌شود (مثلاً اینکه از خدا می‌خواهم فرزندم شاهد کار خلاف من نباشد) اما می‌دانیم که تنها اراده او جاری است.

انسان ها لازم است بدانند همه رخدادها و پدیده‌ها همانند حضرت عیسی(ع) بوجود می‌آیند. وجود یافتن موجودات در طبع و ذاتشان وابسته به شرایط و امکانات نیست تنها در لایه‌ای از اسباب خود را مخفی می‌کنند.

اگر نیاز انسان تفصیلی شود، اضطراش نیز تفصیلی خواهد شد.(نظام اسبابی که به آن اتکا می‌کند تفصیل پیدا می‌کند). برای نمونه می‌توانید به دعای عدیله مراجعه کنید..در این دعا به ما یاد می‌دهد که برای هر یک اتفاق و اضطراب باید به کدام اسم رجوع کند. بطور کلی دعا در حالت تفصیل است که به اوج و نهایت خود می‌رسد و دعا در حالت غیر اضطراب کارایی زیادی برای انسان ندارد.

در واقع ما به اندازه فهم نیاز و فقرمان به خدا راه پیدا می‌کنیم و هرکسی به همان اندازه باید از خدا بخواهد. هرکسی ظرفی دارد که ممکن است کوچک یا بزرگ باشد و دلیلش هم این است که وقتی اول سوره را نگاه می‌کنید می‌گویید ذکر رحمت ربک عبده ذکر یا(ع) یعنی خدا رحمت خود را به زکریا(ع) ذکر می‌کند. اما حالا رحمت خدا به زکریا(ع) چیست؟ همان موقعی است که ایشان دعا کرد. یعنی عبد به واسطه نیازش به خدا اتصال پیدا می‌کند و به همان اندازه رحمت دریافت می‌کند، این که انسان خود دعا بشود پس زمینه زندگی اش نازل کننده رحمت خواهد شد.(گرچه ممکن است این خواسته به اجابت برسد و یا نرسد)

هرکسی هر دعایی را در هر سطحی که دارد تفصیلش بدهد بهتر است. دعا‌های دنیایی اجمالی خواسته شود و دعا‌های معنوی تفصیلی خواسته شود زیرا از آنجا که حواس انسان به مسائل دنیا پرت می‌شود بهتر است اصل ماجرا را بخواهد اما در معنویات این گونه نیست باید به تفصیل درخواست کرد.

باید سبک زندگی انسان این طور باشد که دعا پس زمینه ذهن اش باشد.

اگر یک دقتی در زندگی‌هایمان بکنیم خواهیم دید که ما واقعا بسیار نیازمند به دعا هستیم. دلیلش هم این است که اگر یک نگاهی به اطراف بندازیم از نزدیک ترین افراد زندگی مان تا دورتر احساس می‌کنیم در حق آنها کوتاهی کرده‌ایم از همسر و فرزند تا همسایه و.. فقط دعا است که می‌تواند ترمیم کند(لا یملک الا دعا)

ما باید یک ظرفی برای وجود خودمان بسازیم که همه جوانب آن خالی باشد..دست‌گذاری را بالا ببریم و از خدا بخواهیم که آن را از رحمت خود پر کند. در واقع رحمت به وسیله دعا نازل می‌شود و نیاز من به این که حق پدر

و مادرم را ادا کنم به وسیله است که می‌تواند ادا شود. حالا این جمله را که می‌گویند بر به والدین راهش این است که آدم برای بر به والدین دعا کند و از خدا بخواهد که برش را ادا کند..می‌توان فهم کرد.

ما به این دلیل که ظرف نیاز خودمان را توسعه دهیم زیاد از او می‌خواهیم به همین دلیل است که برخی حرزها مفصل و برخی حرزها مختصر اند. اصلا این که خداوند عنایت کند که آدم بداند چه عواملی دست به دست می‌دهد تا دعایی اجابت شود، رحمت است. یعنی دعا بیشتر جنبه تعلیمی پیدا می‌کند.

حضرت زکریا(ع) منفعت بچه را تفصیل دادند زیرا منفعت، اسباب را نمی‌توانست توسعه دهد. حضرت زکریا(ع) با خود فکر کرد که ان الله علی کل شیء قدیر و ان الله علی کل شیء علیم و آیه‌ای برای هدایت مردم خواست. (اگر منفک از دیگران بود این را خواسته را نداشتند)

تنها علت بوجود آمدن موجودات خداست. طبق آیات قرآن هر انسانی در هر لحظه بطور مستقیم با خدا ارتباط دارد. چون مخلوق است و هر مخلوقی بلا واسطه به قول خدا و امر خدا ارتباط دارد.

هر انسانی هر لحظه به طور مستقیم با خدا ارتباط دارد و هر مخلوقی به اعتبار مخلوق بودنش با خدا ارتباط دارد.

نقش اسباب در حیا این است که اقتضاء و شرایط ایجاد می‌کند و این باعث می‌شود که بدون پرواز خدا همه چیز بخواهد.

محال‌ترین دعا آدم شدن ماست..هرچه که انسان مفهوم آدم شدن را و محال بودنش را برای خدا بیشتر بفهمد، این آیه را بهتر می‌فهمد "قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلِيَّ هِينٍ"

ان شاءالله امشب به برکت امام حسن عسگری (ع) از خدا بخواهیم دعا کردن تفصیلی را به ما یاد بدهند و این که خدا به هر چیزی عالم است و ما را فراموش نمی‌کند. ان شاءالله کمک کنند در جهت بلند دعا کردن قدم برداریم و فکر نکنیم که استجاب دعا بند به اسباب است. این باور یک سرخوشی در انسان ایجاد می‌کند که او به واجبات نزدیک خواهد کرد.

دعا یعنی اظهار نیاز واقعی، یعنی اگر کسی تشنه است، دنبال آب برود.

خدا هدایت ر و بهشت را برای همه اراده کرده است. حالا اگر یک عده ای خودشان را محروم می کنند این کم لطفی خودشان است.

همین که انسان نیازش را تفصیل می دهد و دعا می کند، خدا به او عنایت خواهد کرد و خیلی از موانعش را به طور طبیعی رفع می کند.

رشد و تکامل آدمها را می توان از نحوه دعا کردنشان فهمید. متأسفانه ما روی موضوع دعا کار نکرده ایم و برای دعا کردن تفصیل نداریم لذا باید روی آن کار کنیم.

در خانواده ها حداقل هفته ای یک بار باید روی حدیث کساء کار کنیم. روی دعا در خانواده کار کنیم بعد خواهیم دید که حرف های خوبی در خانه جاری خواهد شد. زیرا زبانی که به دعا باز شود دیگر نمی تواند گناه کند و زبان دعا گو به طور طبیعی با گناه خدا حافظی می کند زیرا زبان دعا گو رحمت خدا را جاری می کند.

در خانواده تمرین دعا کردن کنیم مثل شب شعر.. بعد این فضا، فضای روحانی می شود و حضور ملائکه را احساس خواهید کرد. هر موقع که فضای غمی در خانواده بود یک وضو بگیرید و دعا کنید آنوقت می بینید که به همین سادگی فضا عوض می شود.

ما نیاز داریم به این که با خدا گفتگو کنیم. نیاز داریم که بهانه ای پیدا کنیم تا با خدا صحبت کنیم. بهانه جور کردن برای صحبت کردن با خدا یکی از کارهایی است که اولیاء خدا انجام می دهند.. ان شاء الله خدا این لذت را به ما نیز بچشاند.

وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَادًّا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۳۶)

سوره حمد را که می خوانیم و می گوئیم اهدنا صراط المستقیم.. این عبادت و عبودیت می شود صراط مستقیم..

آیه ۳۶ به بعد پاسخ این سوال است که چگونه رحمت های خدا تبدیل به نعمت می شوند؟ نعمت همان رحمتش تشخیص و تعین پیدا کرده است.

امشب شب میلاد امام حسن عسگری (ع) است، برای این که امشب برایمان مبارک و میمون باشد صلوات

هرکس از امام حسن عسگری (ع) عیدی می‌خواهد سطح دعایش را بالا ببرد. یکی از ویژگی‌های امام حسن عسگری (ع) این است که ایشان پدر امام زمان (عج) هستند. برای اینکه به برکت ایشان امام زمان (عج) ظهور کنند

صلوات

ان شالله که همه عیدی‌هایمان را از امام حسن عسگری (ع) بگیریم.. به برکت صلوات بر محمد و آل محمد

برای سلامتی قطب عالم امکان امام زمان (عج) صلوات

انسان اگر در زندگی خود دقت کند درمی یابد که بسیاری از اتفاقات زندگی بر اثر یک گرایش یا میل ایجاد می شود و در او خواست و طلبی شکل می گیرد و بعد از این به دنبال میل و گرایش خویش حرکت می کند و اراده در او فعال می شود و در نتیجه به عمل دست پیدا می کند. حالا این موضوع که چه چیزی در انسان سبب ایجاد گرایش است جای بحث دارد. تفاوت انسان ها را وقتی نگاه می کنیم متوجه می شویم که علت اش در همین میل ها و گرایش ها است.

از جمله مواردی که ایجاد کننده گرایش است می توان به شاکله و میزان توجه انسان به غیب اشاره کرد.

این شاکله و توجه معرفت را تولید می کند یعنی میل ها واسطه می شوند تا معرفت در انسان شکل بگیرد و اگر این گرایش و میل زیاد شود به طلب شده و نهایتا عمل محقق می گردد.

اگر تصمیمی در زندگی گرفته می شود اما عملی نمی شود باید به عقب برگردیم و ببینیم کجا کار ما ایراد داشته است.

این موضوع در سوره قسمت ابتدایی مبارکه مریم بیان شده است.

در بسیاری از مواقع میل ها و گرایش ها به واسطه سمع و بصر یعنی دیدن و شنیدن تحریک می شود. یعنی شما یک چیزی را می بینید یا می شنوید و سپس توجه تان به آن جلب می شود. مانند آنکه انسان در لوح خود، چیزی را حس می کند، می فهمد و نسبت به آن میل و گرایش پیدا می کند.

زکریا (ع) نمونه یک انسانی است که خدا رحمتش را بر او جاری کرده و خداوند در واقع با ذکر داستان او، یک رحمت جاری شده را توصیف می کند که این رحمت جاری شده باید در درون ما میل و گرایش را فعال کند زیرا با توضیح رحمت توجه شما را به یک رحمتی که جاری شده جلب می کند و برای شما انسانی را به تصویر می کشد

که توانسته رحمت را جاری کند و این موضوع را به نحوی توصیف می کند که طمع شما را در هنگام خواندن آیات برانگیزد.

نکته ای که در مطلع بحث می خواهیم مطرح کنیم، بحث امیال و طلب های ماست که در حال حاضر به چه چیزهایی گرایش داریم. نگاه کنیم و ببینیم که رغبتمان به چه چیزهایی است. مثل این که می گویند لیل الرغایب، ما هم یک موقعی بنشینیم و رغبت هایمان را بنویسیم. همه سرنوشت انسان از میل اش شروع می شود و اگر بنا است اصلاحی در او صورت بگیرد باید از ناحیه امیال باشد. پس در واقع خواندن این آیات باید به ما تغییر رغبت بدهد.

وَ اذْکُرْ فِي الْكِتَابِ اِبْرَاهِيمَ اِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا (۴۱)

اِذْ قَالَ لِاَبِيهِ لَا يَأْتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا (۴۲)

يَأْتِ اِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي اِهْدِكْ صِرَاطًا سَوِيًّا (۴۳)

يَأْتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ اِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَانِ عَصِيًّا (۴۴)

يَأْتِ اِنِّي اَخَافُ اَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمَانِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا (۴۵)

صدیق به معنی کسی است که در تمامی حالاتش منطبق بر حق است یعنی در توجه، شاکله، میل و خواسته اش مطابق با حق است. نبی به کسی می گویند که گوش و چشم او می تواند غیب و ملکوت را ببیند (قدرت بر غیب انبائی). صدق نبی یعنی اینکه از جهت درونی منطبق بر حق است و از جهت فیض رحمانی متصل به وحی است.

حجت بیرونی باید صدیق باشد. در واقع شرط حجیت است علتش این است که صدق یعنی منطبق بودن با حق و اگر کسی صدیق نباشد نمی توان از او تبعیت کرد زیرا افراد تبعیت از حق می کنند نه از فرد به همین دلیل حجت بیرونی، صدیق می شود. این موضوع هم شرط سن یا نقش ندارد. ازین رو در این سوره حضرت مریم (س) صدیقه و حضرت ابراهیم (ع) صدیق معرفی می شوند. این موضوع شرط سنی ندارد کودکی مانند ابراهیم (ع) باشد که احتمالاً در سنی زیر هفت سال بوده اند این حرف ها را به پدرش می زدند. (در روایات ذکر شده است)

این سوره برای کسانی که می‌خواهند بچه‌دار شوند خیلی مهم است زیرا رغبت افراد را برای داشتن همچنین فرزندی تحریک می‌کند. در سوره اینطور بیان می‌شود که یک کودک (حضرت ابراهیم(ع)) به طرز عجیبی برای ناکارآمدی بتان دلیل می‌آورد.

در ساختار وجودی انسان دعا برای بعضی چهار راه شادی و سرور و بهجت و نشاط است و برای بعضی دیگر چهار راه غم و غصه.. ولی دعا چهار راهی است که یک طرف آن به معرفت، یک طرف به میل، یک طرف اراده و طرف دیگر به باورها می‌رسد. باورها و دعا نقطه ثقل است. با دعا می‌توان همه اینها را سنجید زیرا دعا از میل، معرفت و باور گرفته می‌شود و نهایتاً به سمت عمل می‌رود لذا دعا موضوع مهم است. وقتی دعا را مورد بررسی قرار می‌گیرد در واقع میل، معرفت و باور انسان مورد بررسی قرار گرفته که اگر تقویت شوند به اراده و عمل می‌رسند.

قَالَ أَرَاغِبٌ أَنْتَ عَنِ إِلَهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَنْ لَمْ تَنْتَه لَأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا (۴۶)

در این آیه واژه رغبت ذکر شده است معلوم می‌شود این رغبت است که او را بطور تکوینی و فطری به سمت خداپرستی سوق داده است و اگر بخواهد بت پرست هم بشود باید از در ناحیه رغبتش تغییراتی را ایجاد کند.

قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا (۴۷)

واژه سلام، دعایی است.(خود لفظ آن دعا است) لذا وقتی شما به کسی سلام می‌کنید در واقع برای او دعا می‌کنید. استغفار هم از کلمات بسیار مهم قرآن است. حضرت ابراهیم(ع) در حق پدرشان دعا و استغفار کردند لذا ایشان در معرفت، علم و باورشان دعا وجود دارد که هم سلام و استغفار را برای پدرشان انجام می‌دهند. اگر کسی در درونش دعا جریان نداشته باشد در مقابل بدی دیگران نمی‌تواند سلام و استغفار کند.

موضوع حضرت ابراهیم(ع) با پدرشان در حوزه توحید بوده و در حوزه مسائل خانوادگی نیست ازین رو در برابر مخالفت ایشان با پرستش بت‌ها از طرف آن‌ها به بدترین نحوه مرگ(رجم) تهدید شدند. اما ایشان سلام علیک گفتند و در واقع در حواش دعا کردند. اگر انسان از قبل تمرین دعا نکرده باشد در یک همچنین بخوردی نمی‌تواند سلام

بگوید! اگر ما در هنگام مواجهه با مشکل نتوانستیم در حق در طرف مقابل دعا کنیم نشانگر این است که ما در پس زمینه‌های وجودمان میل و رغبت هایمان ایراد دارد که بلافاصله در مواجهه با دیگران انگار ضامن نارنجک ما را می‌کشند و چهل تیکه می‌شویم! لذا توجه به این موضوع که میل ما به چه چیزی است اهمیت ویژه‌ای دارد..

حضرت علامه (ره) ذیل این آیات اینگونه آورده‌اند: «ابراهیم (ع) در مقابل تهدید پدر و بدی‌اش به او سلام کرد، سلامی که در آن احسان و امنیت باشد، و نیز به او وعده استغفار داد تا از پروردگارش برای او طلب آمرزش کند و در مقابل تهدید او که گفت دهری طولانی از من کناره بگیر، گفت: من از شما و این بتها که می‌پرستید کناره می‌گیرم.

اما اینکه سلام کرد، چون سلام دأب و عادت بزرگواران است، با تقدیم آن جهالت پدر را تلافی کرد، او وی را به خاطر حرف حقی که زده بود تهدید به رجم و طرد کرد، ولی وی او را وعده امنیت و سلامتی و احسان داد، این همان دستور العملی است که قرآن کریم در آیه "وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا" و آیه "وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا" بیان کرده است.»

اگر انسن در باورش این نباشد که خدا همه کاره است و مالک نفع و ضرر مالکش تنها خداست، در پس زمینه ذهنش وقتی که در مواجهه با یک جریان قرار می‌گیرد تمایلی ندارد که کسی با او مخالفت یا بد برخورد کند لذا به طور طبیعی میل‌اش به نابودی و یاس می‌رود یعنی فرد وقتی که حالش بد می‌شود میل و رغبت منفی پیدا می‌کند و اسمش را می‌گذاریم "بدم می‌آید". نمی‌خواهیم بگوییم که از کارهای بد، بدمان نیاید بلکه دعا می‌کنیم که خدا ما را از کارهای بد دور کند اما یک موقعی انسان از کارهای دیگران بدش می‌آید و این جاست که انسان در معرض غیبت، همز و لمز و طعنه قرار می‌گیرد و این رغبت و میل منفی فرد را به سمت طعنه زدن می‌کشاند. (همه املاهای غلط از انشاهای غلط است).

رغبت بد، حال انسان را بد می‌کند و رحمت وجود او را غضب می‌کند. به همین جهت فرد در آن حال نمی‌تواند به یاد خدا باشد زیرا بهم ریخته است و بغض‌اش هم بغض الهی نیست لذا جریان رحمت تبدیل به غضب می‌شود.

"إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا" یعنی اینکه او به این گزاره توجه دارد که خداوند به صورت لطیفی مهربان است. یعنی می‌داند تو پدر نیستی که بر من مهربانی هستی بلکه من مهربانی را از خدا می‌دانم.

حفی مهربان است ولی درونش لطافت هم دارد. لطافت دادن یک چیز به کسی است به صورت نامحسوس یعنی بیرونش نمی آورد. وقتی یک مهربانی نامحسوس باشد خیلی زیبا است این نشان می دهد یکی از کارهایی که پدر و مادر باید برای فرزندشان بکنند حفی بودن است زیرا این جا حضرت ابراهیم(ع) در پدرش حفی بودن را ندیده است. پررنگ بودن صفت حفی در خانه اهمیت دارد.

حفی بودن از جهت عمق خیلی بااهمیت است زیرا وقتی نامحسوس می شود عمقش اهمیت می یابد.

برای ملموس شدن حفی شاید بتوان اینطور مثال زد که شما گاهی با بعضی از علما مواجه می شوید و احساس می کنید او خیلی دوستان دارد و به شما لطف دارد اما نمی توانید چیزی به او بگویید. شما هم او را خیلی دوست دارید اما نمی توان گفت. یعنی این شدت بروزش در کتمان است.

حفی در مقتل در دو جا به خوبی نمایان است: یکی در هنگام ملاقات امام حسین(ع) با حضرت قاسم(ع) و دیگری هم در بحث حضرت علی اکبر(ع)... عجیب است وقتی مقتل را می خوانید می بینید یعنی حتی امام نمی تواند به پسر رشیدش ابراز کند.. خیلی این نظام پرشکوه و زیبایی است که اگر جاری شود در نظام تربیتی بهترین نوع مهربانی خواهد بود.

ابراهیم(ع) به واسطه قدرت الهی که به او داده شده است مهربانی را که باید از پدر می گرفت از خدا دریافت می کند عینا به مانند حضرت مسیح(ع). اینکه ما در این آیات طفلی را مشاهده می کنیم که مهربانی را مستقیما از ذات الهی دریافت می کند، باید در ما طمع چشیدن مهربانی از ذات باری را فعال کند.

مهربانی اینجا بی منت، مکنون و پوشیده است. در روایت آمده مومنین در روز قیامت حورالعین را در جلوه های مختلفی می بینند و هر کدام لباس هایی دارند.. با وجود این که تنوع هم دارد همه لایه های آن قابل مشاهده است. لطافت یعنی همینکه بتوانید عمق وجود چیزی را ببینید.

راه اصلاح انسان تغییر ذائقه و گرایش است. شاکله و توجه است که رغبت و میل او را تغییر می دهد. شاکله یعنی صفات وجودی. تغییر در توجهات، تغییر در رغبت ایجاد می کند. یکی از راه ها تغییر ذکر است و سپس نماز که هم ورودی است و هم خروجی. در واقع آن چیزی که حال انسان را عوض می کند نماز است.

توجه خیلی موضوع پیچیده‌ای نیست مثلاً می‌گویند هنگام خواب وضو بگیرید. همین توصیه توجه را تنظیم کرده و نگاه فرد را تغییر می‌دهد. امیرالمومنین (ع) نیز در همین رابطه فرموده اند که وقتی که من مهموم می‌شوم و همی بر من عارض می‌شود دو رکعت نماز می‌خوانم.. این یعنی بلافاصله توجه‌شان را جلب به نماز می‌کنند.

می‌توان گفت بهترین کار برای تغییر رغبت‌ها توجه است. خیلی وقت‌ها وبگردی و رفتن به صفحات اینترنت و.. میل کاذب ایجاد می‌کند. او باید از همین جا جلوییش را بگیرد یعنی وقتی ایمیلیت را چک کردی سریع بیایی بیرون.. بلافاصله باید از همین مسیر باید توجه به باطل قطع شود.

با تغییر توجه به تدریج میل به آن کار هم تغییر می‌کند. در واقع می‌توانیم بگوییم هیچ فرمولی بهتر از اصلاح توجهات برای اصلاح امیال و رغبت‌ها نیست.

کلمه حفیّ خیلی سنگین است و جزء صدق سنج های قرآن است که آیا انسان خدای خود را اینگونه یافته است یاخیر.

واژه اصلاح توجه در قرآن، تقوا است البته تقوا مفهوم‌های دیگری نیز مانند کنترل دارد.

سوره حضرت مریم (س) سوره اسم است. لذا یک اسمش را می‌گذارند تقیّ یعنی توجهات فرد در کنترل است یعنی فرد توجه‌اش را کنترل می‌کند و کسی نمی‌تواند حواسش را پرت کند.

یکی از وجوه توصیف انبیاء در قرآن ایجاد رغبت و میل در خوب شدن و متعالی شدن است.

شما از امروز واژه حفی در ذهنتان باشد و مرتب بگویید یا حفی. توجه منجر می‌شود تا انسان بداند یک همچین صفتی وجود دارد تا این صفت را از خدا بگیرد. توجه خاصیتش این گونه است که مثلاً آنتن جهتش عوض می‌شود و بعد تصاویر را دریافت می‌کند. اگر هم بالعکسش باشد بالعکس اتفاق می‌افتد یعنی وقتی انسان مدام نشدن‌ها و نبودن‌ها در ذهنش باشد، افسرده می‌شود.

توصیه: یکی از کارهای خیلی خوبی که ما در روزهایمان می‌توانیم برای خودمان و یا بچه‌هایمان انجام بدهیم ارتباط با اسماء الحسنی است که در دعاها آمده است. ارتباط با اسماء حسنی توجه انسان را از این دنیای دنیّ سلب می‌کند. اگر توجهات انسان وقتی به اسماء باشد به طور طبیعی و فطری میل‌اش به آن شکوفا می‌شود.

انسان همین مقدار که بتواند دعایش را درست کند میل و رغبت هایش هم درست می‌شود چون این سیستم زنجیره-ای است. بالاترین انگیزه برای اصلاح توجه، توجه به عبد بودن است و بالاترین انحراف در انگیزه در جهت تخریب توجه، عدم توجه به عبد بودن است و این در نظام آموزشی خیلی مهم است. جای شکل‌گیری‌اش در هفت سال دوم است. مهمترین کار والدین و مربیان برای کودکانشان فهم عبودیت است. اینطور همه چیز در خدمت عبودیت قرار می‌گیرد.

برای توجه به عبد بودن باید انسان عبد ببیند... منظور از عبد دیدن، برده دیدن است! باید به جنبه‌های ارتباط برده و مولا نگاه کرد... در حالیکه ما در سیره علما اغلب ثمرات آن را می‌بینیم.

امیرالمومنین (ع) نیز در توصیف انبیاء فرمودند که آنها در برابر پروردگارشان بنده بودند.

برای فهم عبودیت باید در ذهنتان یک برده را تخیل کنید که خودش را مالک هیچ چیزی نمی‌داند بلکه به تمامه ملک مولا خود است. ما اگر بتوانیم با افراد مانند یک برده برخورد کنیم خیلی خوب معنای عبد بودن را فهمیده‌ایم.

هرکسی به عبد بودن توجه کند ثمرات عالی برای او خواهد داشت. اگر به این موضوع توجه نکنیم پس زمینه حسد بخل، ترس و... در ما شکل خواهد گرفت. بدی این اتفاق آن است که همه اینها در لایه مخفی انسان قرا می‌گیرد یعنی او خودش نمی‌فهمد که حسد دارد، تکبر و... دارد که بخواید اصلاحش کند

در بحث ذوقی می‌توانیم بگوییم که عبد به معنای بنده نیست بلکه عبد یعنی برده بودن..

وَاعْتَرِ لَكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَادْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا (۴۸)

ما باید به انبیاء ابراز عشق کنیم که مثلاً چقدر حضرت ابراهیم (ع) انسان ویژه و خوبی است و من چقدر به او احساس محبت می‌کنم.. این حرف توجه او را جلب می‌کند تا بالاخره یک روزی شبیه او بشود. نگوید این حرفها مال ما نیست. تفاوت ما با ابراهیم (ع) این است که ابراهیم (ع) ۵ سالگی این را خواست و به او دادند اما من باید بخوام تا کم کم برای من اتفاق بیفتد که مثلاً ان شاء الله ممکن است در ۷۰ سالگی محقق شود.

فَلَمَّا اغْتَرَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكَلاَّ جَعَلْنَا نَبِيًّا (۴۹)

این آیه یک عمر طول کشیده تا محقق شود! زیرا زمانی که از پدرشان جدا شدند ۷ سالش بوده و زمانی که اسحاق(ع) را به او دادند ۵۰ یا ۶۰ ساله بودند اما در آیه یکجا آورده شده است.

این یعنی اگر کسی عبودیت کرد و به سراغ خدا رفت، خدا به او همه چیز می‌دهد اما ممکن است ۵۰ سال بعد یا هزار سال بعد به او داده شود. اینجا یک عمل دوری از بت‌ها سبب " کلا جَعَلْنَا نَبِيًّا " شد.

وَ وَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا (۵۰)

اگر کسی از بت‌ها و از غیر خدا فاصله بگیرد خدا بر او از رحمتش هبه می‌کند. این هبه را ممکن است با نسل و ذریه ببینید. درباره معنی لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا که در دعای کمیل هم آمده جلسه بعد صحبت خواهیم کرد.

برای این که ان شاء الله خدا توفیق دهد تا توحید ناب قسمت مان شود و از انواع بت پرستی نجات پیدا کنیم **صلوات**

جهت اینکه خداوند به ما توفیق اخلاص در عبادت بدهد و ما را ذاکر خدا کند تا از مواهب آن بهره‌مند شویم

صلوات

یکی موهبت های خدا به انسان بحث ذکر است. منافعی که از ذکر خدا نصیب انسان می‌شود خیلی بیش از تصور

اوست. برای اینکه بتوانیم نهایت بهره را از ذکر الهی ببریم **صلوات**

سوره مریم یکی از سوره‌هایی است که بطور اختصاصی درباره ذکر خداوند مطالب مبسوطی را مطرح می‌کند. در این سوره بیان می‌شود که اگر کسی در زندگی‌اش همواره ذکر خدا جریان داشته باشد چه تغییراتی در زندگی‌اش اتفاق خواهد افتاد و در ادامه هم نمونه‌هایی را ذکر می‌کند که ذکر الهی در ایشان جریان یافته تا طمع مخاطبین سوره برانگیخته شود تا ذکر الهی در زندگی آنها نیز جاری شود.

بحث ذکر الهی در سوره همان موهبت الهی است و نشانه رحمت خداوند است. بحث دیگر هبه و یا موهبه و اعطا است که در این سوره اهمیت فراوانی دارد.

اگر بخواهیم درباره این صحبت کنیم که مفهوم ذکر چیست و بخواهیم به آن نزدیک شویم زمان زیادی نیاز داریم اما شاید بتوان این مقدار گفت که ذکر یک توان است که به موجود عطا می‌شود تا بواسطه آن قدرت بتواند حقایق را در خود جاری کند. در واقع ذکر بیشتر یک نوع ساختار است و بنظر می‌رسد با آن مفهومی که ما از ذکر در ذهن داریم متفاوت است، هرچند که آن معنا نیز ذکر است اما تفاوت‌هایی بین آنها وجود دارد.

اطمینان جز نشانه‌های جاری شدن حقایق (ذکر) است. لذا در آیه آمده «الا بذکر الله تطمئن القلوب» زیرا خدا اطمینان قلبی را فقط با ذکر خودش به انسان عطا می‌کند و تنها بوسیله ذکر اوست که می‌توان به اطمینان و امنیت رسید. بحث ذکر به تدریج به بحث نماز ارتباط پیدا می‌کند زیرا نماز ذکر اکبر خداست و نماد ذکر می‌شود "نماز".

هر کس می‌خواهد در موضوع ذکر کار کند یا آن را در زندگی‌اش جاری کند باید روی موضوع نماز کار کند..

انسان را بعنوان یک موجود انس ورز فرض کنید. موجودی که می تواند تحت تاثیر هر چیزی قرار بگیرد و با هر چیزی خو بگیرد. حتی با مشکلات و دردهای خودش هم به مرور انس پیدا می کند و این بدلیل انس ورز بودن اوست. اینکه او در اثر همجواری با اشیاء، اشخاص و رخدادها قالب پیدا می کند "شاکله" گفته می شود.

شاکله خصوصیت انسان است برای همین هر کس در هر خانواده ای که هست صفات را از آن دریافت می کند. این بدلیل همان تاثیری پذیری است که وجود دارد. مثلا پدر بداخلاق به بچه قالب بداخلاقی می دهد و پدر خوش اخلاق قالب خوش اخلاقی را..

حالا این انسان یک موهبتی به او اعطا شده است به نام ذکر. این یعنی اینکه انسان می تواند همجوار ذکر خدا بشود. این قدرت به انسان داده شده تا شاکله خودش را بواسطه این موهبت الهی تغییر بدهد. انسان با این قدرت می تواند تمامی شرایط بیرونی را کنار زده و فقط با ذکر خدا همجوار شود. وقتی اینگونه شد، نورانی می شود.. خداوند هم فقط در این حالت از انسان رضایت دارد و او را می پذیرد. چون انعکاس نورانیت شکر است و عدم انعکاس آن کفر. ذکر هم در واقع برای انسان یک نعمت است که باید بداند در برابر آن باید چه واکنشی از خود نشان بدهد.

همین مقدار که انسان با ذکر خدا انس بگیرد روح او و حتی اعضا و جوارح او نورانی می شود. نورانیت یعنی اینکه هم سنخ خدا می شود. هر کس همجوار با خدا شود صبغه الله می شود یعنی تار و پودش جلوه خدا می شود. در صبغه الله بحث رنگ خدا نیست بلکه منظور نمود جلوه های ربوبی خداست.

انسان با هر چیزی که انس بگیرد، اثر آن چیز در او تشدید می شود.

نتیجه کلام اینکه به اندازه ای که ما کدورتی که در درونمان احساس می کنیم.. به میزان غبار، دوری از حقایق، احساس بد و نارضایتی که به خودمان و زندگی مان داریم، شاکله مان از ذکر خداوند دور است. این احساسها متعلق به شاکله بی بهره از ذکر خداست.

باید روزی به فکر چاره بیفتیم و با ذکر خدا این شاکله را ازین وضعیت آشفته و بیچارگی نجات بدهیم.

بحث ذکر خدا می رود روی بحث نماز و اینجاست که موضوع نماز اهمیت پیدا می کند. نماز باید اولویت اول هر مسلمانی باشد چون ذکر الهی توسط هر وعده نماز به انسانها اعطا می شود و امید است که او از آن بهره ببرد.

کدورت‌های لحظه‌ای در دنیا طبیعی است اما این وقتی این کدورت‌ها زمانش طولانی شود خطرناک است چون شاید او را در این حالت نگه دارد و نتواند قدم بعدی را بر دارد.

خیلی از غم و هم‌هایی که ما در زندگی داریم بخاطر دوری از ذکر خداست. چون در ذکر خدا آرامش و اطمینانی است که انسان را از هر غمی نجات می‌دهد.

این نکته نیز مهم است که هر انسانی به میزان فهم و فعالیت و.. خودش نیاز بیشتری به ذکر خدا دارد.

در سوره مبارکه مریم واژه رحمن زیاد تکرار شده است. رحمن مربوط به فیضی است که هستی می‌آفریند یعنی شاکله و تکوین انسان را تغییر می‌دهد. رحیم یعنی هدایت می‌آفریند. اینکه حضرت مریم(س) دعا می‌کند و به دعای ایشان نعمات بهشتی تمثل پیدا می‌کنند تجلی رحمانیت خداوند است.

انسان باید کاری کند تا شاکله‌اش ذکر خدا بشود. اگر این اتفاق بیفتد او تنها در خود جلوه‌های الهی را مشاهده خواهد کرد.

آرامش و امنیت بعد از ایمان است. مثالش این است که بر فرض جایی آتش بگیرد.. در این شرایط همه دنبال مفری هستند تا خود را نجات دهند چون احساس اطمینان ندارند که سالم بمانند اما در همین حین فردی که لباس نجات پوشیده وارد می‌شود و همه را نجات می‌دهد و هیچ اثری از تشویش هم در او دیده نمی‌شود.. چون او لباس ضد آتش دارد و اطمینان دارد که به او آسیبی نخواهد رسید. آرامش یعنی اینکه فرد در برابر مصائب دچار اضطراب و نگرانی نمی‌شود. آرامش بابت خیالی یکی نیست! آرامش یعنی فرد ثبات فکری دارد و در باور خودش ثابت است و همین باعث می‌شود تا هیچ چیزی او را بهم نریزد. در حالیکه در بی‌خیالی اصلاً باوری وجود ندارد..

رحمت خدا یک فیض جاری است. سوره‌هایی که "ص" دارند(مثل سوره مریم، ص و اعراف) اشاره به جریان‌ی دارند که سیراب کننده است. حالا این جریان یک گیرنده می‌خواهد تا این رحمت را دریافت کند. این رحمت در هنگام برداشت بصورت "ذکر" است. انسان می‌تواند با ذکر خدا رحمت او را به خود جلب کند و شاکله‌اش را پر از رحمت کند. وقتی موجودی مانند انسان که دارای شاکله است رحمت را در خود جای می‌دهد می‌شود "نعمت". ولذا به این دسته از عباد می‌گویند انعم الله علیهم.. یعنی کسانی که به آن‌ها نعمت داده شده است. در این

شرایط او در هر جمعی که قرار بگیرد هست نعمت الله است چون دیگران را به بهره می‌رساند. خود این جریان استفاده از رحمت و تبدیل آن به نعمت "شکر" نامیده می‌شود.

مقام اخلاص مقام کسانی است که شاکله‌شان می‌تواند تمام ذکر خدا را انتقال دهد. یعنی شاکله‌شان سراسر پاکی است و در آن شائبه‌ای وجود ندارد. اخلاص مقام انتقال و رسانایی است و مقام اخلاص به پاکی و طهارت شاکله انسان مربوط می‌شود.

برویم سراغ بقیه آیات..

وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا (۵۳)

وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا (۵۴)

نبی یعنی کسی که جایی رفته که مرتفع است و بواسطه بلندی آن موقعیت می‌تواند چیزهایی را ببیند و بشنود که بقیه نمی‌بینند.. اما وقتی او از آن‌ها باخبر شود، اخبار را در اختیار بقیه هم قرار می‌دهد.

وَ كَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ كَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا (۵۵)

مرضی بودن او یعنی اینکه مولایش از او راضی است. یعنی هرکاری که از او خواسته او آن را انجام داده است.

وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا (۵۶)

اینه معنی چرا و ارائه دلیل می‌دهد. یعنی خداوند برای ذکر ادريس(ع) در قرآن ارائه دلیل کرده است.

أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَ مِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَ مِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْرَائِيلَ وَ مِمَّنْ هَدَيْنَا وَ اجْتَبَيْنَا إِذَا تَتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَانِ خَرُّوا سُجَّدًا وَ بُكْيًا (۵۸)

این ایه ویژه‌ای برای انتقال ذکر خداست. آیه ۵۸ از آن آیه‌هایی است که اگر هر روزی هم بخوانید خیلی برایتان خواستنی است و از آن چیز جدیدی فهم خواهید کرد.

خروا به معنای بی اختیار به سجده افتادن است. خداوند این عباد را اینگونه توصیف می کند که ایشان هنگام مواجهه با آیات دیگر حال خودشان را نمی فهمیدند و با صورت به خاک می افتند. یعنی دیگر شاکله ای برایشان باقی نمی ماند که بخواهند خودشان را در برابر آیات حفظ کنند.. شاکله شان یکسره می شود ذکر خدا. این عظمت ذکر الهی وقتی او را دربر می گیرد خشیت بر او مستولی می شود.

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا (۵۹)

با این آیه جریان بالا عوض می شود. یعنی آیه قبل را به همه افراد تعمیم می دهد و ذریه شان را هم به آن ها متصل می کند.

طبق آیه ۵۹ اگر انسان اضاعه نماز داشته باشد و تبعیت از شهوات و خواهش ها کند، به او القای غی خواهد شد. در واقع او مستوجب القای غی می شود. در مقابل اگر اهتمام به نماز داشته باشد و از شهوات تبعیت نکند حرکتش رو به رشد خواهد بود و روز به روز به رحمت الهی و انعم الله نزدیک تر می شود.

از منظر قرآن مراتب رشد تابع میزان نماز و تبعیت نکردن انسان از شهوات است. لذا در روایات آمده که وقتی خواستید خودتان را بسنجید، ببینید خوبی و آدم های خوبی برایتان نزدتان چگونه است و چه ارزشی دارد.

در خود نماز ارکان و اجزایی وجود دارد که آن را تبدیل به شاکله نورانی می کند. نماز یک شاکله ای دارد یعنی ابعاد و اجزا دارد. مثلا نماز صبح شاکله اش دو کعتی است و باید قرائتش جهرا باشد و قبلش وضو گرفته شود و.. این خیلی مهم است که خدا یک عبادت را دارای اجزا و ارکان کرده است. این ارکان همگی نورانی است. یعنی تکبیر الاحرام همان قرائت است و قرائت همان تشهد است و... منتها در مراتب با هم فرق دارند اما همگی از جنس نورند. خداوند آمده و در یک عبادتی که حقیقت آن مجرد محض است، بالا و پایینی قرار داده تا متناسب با بالا و پایین زندگی ما بر ایمان بهره داشته باشد.

اصلا صلاه مختص به انسان است. و خود نماز ساختار وجودی انسان معصوم است. خداوند در بین این ارکانی که ایجاد کرده، حقایقی را قرار داده است تا به انسان انتقال پیدا کند. یعنی مثلا اول می گوید تکبیر و بعد رکوع و بعد سجده و.. هر کدام یک بار معنایی دارد. یعنی این ها هر یک مقدمه، لازمه و نتیجه عبودیت هستند. برای همین کسی که نماز می خواند باید بداند ارکان آن نماد کارهایی است که ما در طول روز انجام می دهیم. مثلا تکبیر الاحرام

یعنی اینکه ازین به بعد هر حکمی که مربوط به غیر خداست را پشت سرم انداختم و آن را نحر کردم و از هر چیزی قطع تعلق کردم.

قرائت یک عملیات دیگری است.. قرائت مربوط به تثبیت علم در درون انسان است. یعنی او خوب ببیند و خوب بشنود تا بوسیله علمی که در او ایجاد می شود ارتقاء پیدا کند.

قیام یعنی هر لحظه باید برای انجام فرمان الهی آماده باشد.

رکوع بیان کننده حالت اطاعت از احکام الهی است. سجده نیز نماد اطاعت همراه با نفی تمام منیّت هاست..

همینطور که پیش می رویم خواهیم دید که همگی مراتبی از وجود واحدی ست در زندگی انسان و صحنه های مختلف زندگی او جاری شده است. لذا وقتی که نماز تمام شود به سلام می رسیم یعنی وضعیت ایمنی کامل از هر شر.

حالا با توجه به اهمیت بحث نماز به این سوال به صورت نکته ای پاسخ بدهید که چه کنیم تا نمازمان از این وضعیتی که هست بهتر شود:

۱. مواظبت کردن بر نمازها: در خواندن نماز در اوقات شرعی اهتمام داشته باشیم بالاخص نماز صبح چون

عموما در مورد سروقت بودن آن غفلت می شود.

۲. تمهیدات نماز از قبل اندیشیده شود تا به اول وقت خواندن آن موفق شویم.

یک سوالی را مطرح می کنیم تا دوستان برای جلسه آینده جواب هایشان را آماده کنند: چگونه میل و رغبت خود را به نماز خواندن افزایش دهیم به گونه ای که بصورت تکوینی نماز برایمان با اهمیت شود و نه بصورت تصنعی و قراردادی؟..

اینطوری مثلا اگر کسی کاری داشت یا بچه مان نگذاشت نمازمان را سر وقت بخوانیم کنترل مان را از دست ندهیم بلکه نماز در طبع مان جای خواهد داشت. اگر نماز خواندن برای ما تکوینی بشود نماز خواندن و نماز نخواندن بطور درونی خیلی برایمان تمایز دارد.

باید دنبال آن راهی باشیم تا ما را به بلوغی برساند تا نماز برایمان موضوعیت پیدا کند و شیرین شود.
اگر کمی در نماز انسان تغییر ایجاد شود، در زندگی او تحول ایجاد خواهد شد حتی در صورت ظاهری آن..
انشاءالله که بواسطه قرین بودن با نماز زندگی ما نیز مورد تحول واقع شود **صلوات**

برای اینکه ان شاء الله از برکات ولادت حضرت زینب(س) که به صدیقه صغری معروفند بهره‌مند بشویم و جلسه‌مان که نورانی است، نورانی‌تر بشود **صلوات**

برای اینکه ان شاء الله نسبت به این بزرگواران مانند حضرت معصومه(ع) احساس فرزندی به ما دست بدهد و به ایشان را به عنوان مادر خودمان تلقی کنیم و حس مادری نیز از جانب ایشان دریافت کنیم و بلکه حس استادی و خلیفه الهی .. و این بزرگواران را منشا خیرات در زندگی‌مان بینیم و آن را احساس هم بکنیم **صلوات**

برای اینکه از این وضعیت یتیمی و فقر عواطف که نوعاً ما گرفتار آن هستیم و به خاطر آن دست و پا می‌زنیم نجات پیدا کنیم و اینان منبع عواطف ما باشند و ما نیز حس رفعت و منعت را از جانب این بزرگواران دریافت کنیم **صلوات**

برای اینکه نام این بزرگواران در چشم ما بزرگ جلوه کند و هر وقت نام شیرین آنها بر زبان‌مان جاری می‌شود استعدادهایمان شکوفا بشود **صلوات**

برای اینکه ان شاء الله مفهوم زیبایی، جمال، حسن و مفاهیمی از این دست را به برکت این بزرگواران بتوانیم درک کنیم و مهم‌تر از همه مفهوم طهارت را به وسیله نام این بزرگواران مسح کنیم **صلوات**

از خدا بخواهیم که امشب ملائکه این بزرگواران را بر ما نازل کند و اخبار غیبی ایشان را به گوش جان ما نیز خوانده شود و به واسطه این قرائت زندگی ما رنگ و بوی خوبی به خود بگیرد **صلوات**

ان شاء الله برای این که از فضای توهم دوست داشتن به شهود دوست داشتن و از فضای خیالی بودن دوست داشتن به فضای حضور قدم برداریم و نشانه‌هایش را در زندگی‌مان بینیم حتی در ظاهر جسم‌مان و در عطرها و در رفتارمان نمود پیدا کند و خودمان هم یقین کنیم که به برکت آنها این عطر بر ما نازل شده است **صلوات**

اگر یاد و ذکر کسی حقیقی باشد، نشانه هایش هم حقیقی می شود مثل این که شما یک مدتی کنار یک گل معطر می نشینید و عطر آن گل به شما منتقل می شود و بقیه نیز متوجه می شوند که شما کنار آن گل بوده اید. حالا اگر نام زیبای حضرت مریم (س)، حضرت آسیه (س) و معصومه (س) بر ما جاری می شود پس باید بر روی جسم مان هم مانند عطر آن گل تاثیر داشته باشد یعنی باید حس معطر بودن را در ظاهرمان هم حس کنیم و بفهمیم که این حقیقت باعث بوده که این تاثیرات بر ما نزول پیدا کرده است.. جهت اینکه این اتفاق برای ما نیز بیافتد **صلوات**

برای اینکه این حرف هایی که زده شده در زندگی همه ما جاری شود و افراد آن را در زندگی شان به وضوح احساس کنند **صلوات**

وقتی ما یاد اهل بیت (ع) و بالاخص یاد نساء اهل بیت (ع) را می کنیم باید از زیبایی و جمال پروردگار صحبت کنیم.. در واقع می شود این گویا این فراز که «یا من اظهر جمیل..» به همین جهت سوره مبارکه مریم نیز مصداق یا من اظهر جمیل است یعنی خدا زیبایی اش را به وسیله حضرت مریم (س) نازل کرده است لذا در تدبر سوره، زیبایی آیات سوره و الفاظی که در آن به کار رفته است، لحن و چینش آیات اهل تدبر را مبهوت می کند. از طریق این زیبایی می شود فهمید که در این سوره خبری هست. بانس با سوره می توان فهمید که اینها مقام ذکر جمیل خداست که با نام حضرت مریم (س)، حضرت زکریا (ع) و حضرت یحیی (ع) تجلی پیدا کرده است. اینجا دیگر بحث زن و مرد مطرح نیست بکله بحث جمال است که جنسیت هم ندارد ولی انتقالش به صورت ذکر حضرت مریم (س) یا نساء برتر عالم در ما ویژگی هایی را ایجاد می کند که با تامل در سوره بهتر متوجه آن خواهیم شد.

سوره مریم سوره زیبا کردن صورت انسان است. اگر کسی حالتش بعلت کاری که کرده از خودش بد است و یا کلا حس خوبی به خودش ندارد.. سوره مریم را بخواند و بداند که خدا گِل بد او را (به گمان خودش) خوش گِل می کند بالاخص شنیدن صوت سوره خیلی اثر مثبت دارد. یا کسانی هم که دوست دارند بچه های در رحمتشان زیبا شوند سوره مریم را بخوانند زیرا سوره مریم شدیداً روی صورت آدم ها اثر می گذارد.

اگر کسی احساس کرد عقبه خودش ابتر است یا این که ازدواج کرده و بچه دار نمی شود و یا تعداد بچه هایش کم است و یا اصلاً ازدواج نکرده و احساس عقبه نداشتن می کند، سوره مبارکه مریم را بخواند. با خواندن این سوره خدا به او عقبه عطا می کند. حالا اینکه چطور را ما نمی دانیم اما برای خدا راحت است (هو علی هین). اینطور دیگر

آدم نباید نگرنا نداشته‌هایش باشد زیرا یکی از مشکلات اساسی زندگی انسان نگرانی است.. مثلا همین نگرانی بچه دارنش را تشدید می‌کند و یا مجرد ماندش را و... هر کس نگران است از اینکه مقطوع بودن نسل بماند، سوره مریم را بخواند و دیگر نگران این همن باشد که خدا چه طور به او می‌دهد.. فقط مطمئن باشد که می‌دهد.

اگر انسان تنگ نظر نباشد، خداوند انواع و اقسام اعطاها را به او می‌کند. و مثلا حتی اگر به او بچه ندهد عطاهای دیگری می‌کند. خدا انواع و اقسام دادن دارد و ما نمی‌توانیم برای خدا تعیین تکلیف که فلان چیز را فلان طور بدهد. ما نباید دچار اضطراب بشویم.. اضطراب حالت تردد انسان و بهم ریختگی و آشفتگی است که گرفتارش می‌شود. یک موقعی کسی بهم ریخته نیست بلکه مضطر است. آدم می‌تواند مضطر باشد. اضطراب یعنی خودت را بی‌جهت اذیت کنی و حال خودت را بگیری! لذا نگرانی‌های دنیایی خوب نیست و باید کنار گذاشته شود چون اضطراب می‌آورد. اما نگرانی‌های آخرتی خوب است. اینکه مثلا فرد نگران این باشد که باید تقوا داشت و عمل صالح انجام بدهد.. خوب است و اسم آن هم خوف و رجاء است. تفاوت اضطراب با خوف و رجاء این است که خوف و رجاء انسان را به عمل، به زیباتر کارها، به سرعت داشتن سوق می‌دهد اما اضطراب دنیایی برنامه زندگی فرد را مختل می‌کند و او را کسل و خمود می‌کند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کهیعص (۱)

ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا (۲)

إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا (۳)

قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاسْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا (۴)

وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا (۵)

يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا (۶)

بعضی چیزها در دغدغه آدم است مثلاً اگر الان از شما پرسند دوست دارید بچه‌هایتان چه کاره بشوند هرکس چیزی می‌گوید.. دغدغه حضرت زکریا(ع) رضی شدن فرزندش بوده است. رضایت بالاترین آرزویی است که انسان می‌تواند از خدا داشته باشد. به آن نشان که در سوره فجر نیز گفته می‌شود «یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی الله راضیه مرضیه». در روایات آمده که رضایت کمترین چیزی است که بین مردم وجود دارد زیرا اغلب مردم از یک چیزی ناراضی هستند لذا بهترین دعایی که می‌توانیم بکنیم این است که خدایا تو از دست ما راضی باش.

رضایت یعنی حسی که بعد از عطا در انسان ایجاد می‌شود. بعد از عطای کامل فرد حس می‌کند اشباع شده است. مثل این که یک نفر گرسنه است و شما مقداری غذا برایش می‌ریزید اما او احساس می‌کند که کم است لذا می‌حس رضایت ندارد.. شما هم آنقدر برایش می‌ریزید که راضی شود و بگوید بس است! این حس بس بودن که بر اثر عطا است را رضایت می‌گویند. رضایت محصول یقین است.

وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِسْمَاعِيلَ اِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا (۵۴)

وَ كَانَ يَأْمُرُ اَهْلَهُ بِالصَّلٰوةِ وَ الزَّكٰوةِ وَ كَانَ عِنْدَ رَبِّهٖ مَرْضِيًّا (۵۵)

خداوند بالاترین وصفی که از یک بنده می‌تواند بکند مرضی بودن اوست یعنی خدا از دست او راضی است. همانطور که بالاترین درجه قرب رضایت است از این طرف هم بالاترین وصف خدا از بنده مرضی بودن اوست. حالا طبق برنامه‌ای که از جلسه قبل داشتیم از حضار در جلسه نکاتی را بگویند که باعث می‌شود نماز جایگاه ویژه‌ای در زندگی ما پیدا کند و نگاهمان به آن متحول شود.

رویکردهای به نماز

- نماز را یک میهمانی بدانیم و شرایط یک میهمانی را برای آن فراهم کنیم. هرکسی به نسبت خودش میهمانی را ترتیب می‌دهد لذا میهمانی با غیر میهمانی باید با هم فرق داشته باشد.
- نماز را ستون زندگی دانستن، به معنی اولویت اول قائل شدن برای نماز

- نماز هوای تنفس باشد یعنی مشکل گشا بودن نماز یعنی آدم احساس بکند خدا یک قدرتی به او داده است برای اقامه نماز که هر قدر مشکلاتش بیشتر شد قدرت اهتمامش به نماز بیشتر شود زیرا باید بداند این کلید است و باید با تمسک به آن مشکلاتش را رفع کند.

به نمازهای ائمه در مفاتیح که نگاه می شود می بینیم هر کدام فضای خاصی دارند. فضای زندگی ایشان و شاخصه وجودی شان با نماز تعریف می شود و این یعنی خدا به ازای هر مشکلی یک نماز اختصاص به انسان می دهد.

بد نیست این مطلب نیز مطرح شود که هر انسانی متناسب با مشکلاتش به تدریج به یک نماز اختصاصی می رسد. هر انسانی در رزومه زندگی اش یک نماز اختصاصی وجود دارد مثلاً یکی استغفارش زیاد است یکی مثل حضرت جعفر تسبیحش زیاد است. این بستگی به سیر و سلوک و مشکلات زندگی هر کس دارد. اگر کسی این حرف را بپذیرد و برای خودش برنامه بریزد بعد از یک مدتی به آن نماز دست پیدا می کند و می فهمد که یک نمازی را برایش بطور اختصاصی در نظر گرفته اند.

- نماز را اقتدای به انسان جامع و کامل بینیم. وقتی این گونه باشد در واقع او را به زندگی مان احضار کرده- ایم و بودن و حضورش را پذیرفتیم.

- تکلم؛ یکی از موضوعاتی که در رده اول زندگی انسان است. اگر تکلم را از انسان بگیرید گویا همه چیز را از او گرفته اید. تکلم دو طرف دارد یک سمت مورد مخاطب قرار می گیرد و یک سمت می تواند کسی را مورد خطاب قرار دهد. در خود تکلم نوعاً به این رفت و برگشت اشاره می کند البته حالت های مختلفی دارد. مثلاً یک حالت این است که پذیرفته اید مورد خطاب باشید یا مورد خطاب قرار بدهید.

اینکه خداوند انسان را مورد خطاب قرار داده است که قطعی است اما اینکه انسان با خدا صحبت کند هم بوسیله دعا اتفاق می افتد. پس این موضوع دو وجه دارد یکی کلام خدا به انسان که به صورت وحی اتفاق می افتد و دیگری کلام انسان به خدا که به آن دعا می گویند.

باید رویکرد ما در نماز این باشد که نماز محل تکلم ما با خدا است یعنی یک جایی حرف می شنود مانند حمد و سوره و یک جایی هم خودش متکلم است مانند اذکار در رکوع، سجده و دعای در قنوت.

منظورمان از اینکه نماز برای انسان در محل تکلم باشد این است که انسان قدرت داشته باشد هم با خدا حرف بزند و هم حرف خدا را بشنود. در نماز هم می شنوید و هم می گویند یعنی در آن یک گفتگویی

اتفاق می افتد گفتگویی دارد. در دعا فقط ما حرف می زنیم و در قرآن فقط ما می شنویم اما در نماز این دو طرفه است.

- محل رجوع در غم و شادی؛ دعایی در مفاتیح است به نام یستشیر که توضیح قسمت اول آن را در مفاتیح کامل آورده نشده است. روایتش این است که حضرت رسول(ص) فرمودند این دعا را حضرت جبرائیل به من تعلیم داد و به من دستور داد در حالتی آن را بخوانم و.. خواندن این دعا معلوم می کند که این دعا یک پشتیبان، ظهیر و کمک برای نماز است زیرا هر دو را باید در غم و شادی خواند و این دو بر روی هم سوار می شوند. به نظر می رسد خواندن این دعا قدرت رجوع ما را در غم و شادی به نماز بالا می برد و اگر کسی احساس می کند نمازهایش خوب نیست این دعا را ولو اینکه نمی خواند اما آن را ببیند زیرا اسماء الحسنی در آن آمده که دیدن آن حال آدم را خوب می کند(ضمن آنکه توصیه پیامبر(ص) در مورد این دعا روی زمین نماند)

راههای اهتمام به نماز

۱. دقت در اعمال روزانه
۲. دقت بر مستحبات بالاخص قبل از نماز
۳. توجه به وضو و آداب آن
۴. ترک محرمات
۵. اهتمام به نوافل
۶. تمرکز قبل از نماز و تفکر در هستی و اقتدای به رسول الله
۷. خدا را مورد مخاطب قرار دادن(مورد مکالمه قرار دادن در طول روز)
۸. زبان انسان به دعا و گوش انسان به وحی باز شود، یعنی نماز از یک طرف گوش بازکن و از طرف دیگر زبان بازکن دارد. درونش مهارت دارد و انسان باید دقت کند. این با عملیات رفتاری و ذکر همراه است. عملیات نماز خیلی انعطاف دارد مثلاً حتی می توانی در قنوت فارسی دعا کنی
۹. خواندن دعای یستشیر
۱۰. تنوع ذکر و سوره ها در نماز

این روایت را پیدا کنید و در مورد آن تامل کنید.. «از امام باقر علیه السلام است که ملک الموت بر رسول خدا عرضه داشت که اهل هیچ خانه کلوخی یا موئی در هیچ خشکی یا دریایی نیست مگر این که من ۵ بار به ایشان در اوقات نماز نظر می‌کنم یعنی در صورت‌هایشان نگاه می‌کنم...» (وسائل الشیعه صفحه ۱۰۸)

خود اینکه نماز یک ارتباطی با مرگ پیدا می‌کند و اینکه چه گونه می‌شود پنج نوبت نماز می‌شود پنج نوبتی که انسان با مرگ روبرو می‌شود.. باید راجع به آن تامل کرد.

برای اینکه ان شاء الله دعاهایمان مستجاب شود و حال ما و دیگران خوب شود تصمیم می‌گیریم که خودمان یک تغییری در خودمان ایجاد کنیم. یکی از راه‌های مهم در خوب شدن حال دیگران و استجابت دعایشان این است که یک تغییری در خودمان ایجاد کنیم. بعضی وقت‌ها اثر این برنامه‌ها خیلی بیشتر است.

برای اینکه ان شاء الله گرفتاری‌های همه برطرف بشود **صلوات**

انشاء الله برای اینکه حضور ما در این جلسه به عنوان حضور در مجلس عزاداری حضرت فاطمه (س) ثبت شود صلواتی عنایت بفرمائید.

شایسته است که در جلسات سوگواری اهل بیت علیهم السلام ضمن یاد معصومین (ع) سبک زندگی و روش زندگی آن-ها هم بررسی شود تا رغبت ما برانگیخته گردد تا زندگی مان را بر اساس زندگی آن بزرگواران تطبیق دهیم و پیش ببریم؛ برای این که این اتفاق در زندگی مان بیفتد **صلوات**

یکی از دعاهایی که ما می توانیم در مجالس سوگواری انجام دهیم این است که قرآن را به نیت شناخت اهل بیت علیهم السلام بخوانیم، همین که بتوانیم با متن قرآن آشنا بشویم و بدانیم که حقیقت آیات، اهل بیت علیهم السلام هستند و بدانیم کامل ترین مصداق افراد با ایمان در آیات اهل بیت علیهم السلام و شدیدترین دشمن نیروهای مخالف اهل بیت (علیهم السلام) هستند، برای این که از یک طرف برائت پیدا کنیم و از یک طرف ولایت بر ایمان رقم بخورد **صلوات**

یکی از کارهای خیلی خوبی که ما می توانیم در حق خودمان انجام دهیم این است که در زندگی یک مسیر علمی برای خودمان طراحی کنیم و حداقل روزی ۴ ساعت مشغول کار علمی باشیم تا ما را جزء طلاب علم قرار دهند. طبق روایات، خدا برای طلاب علم ملائکه ای مخصوص رزق خاص قرار می دهد، از لحاظ معنویت هر فردی طلبه واقعی شود و در کنار مشاغل دیگرش روزی ۳ یا ۴ ساعت به علم پردازد در نزد خداوند به عنوان طلبه ای است که خدا روزی او را تعیین می کند و از بلا یا حفظ می نماید و این چنین نور چشم اهل بیت علیهم السلام می شود. اگر هم کسی مسیر علم را طی نکند یا برنامه علمی نداشته باشد اهل بیت علیهم السلام را آزرده خاطر می کند، در روایات متعددی آمده است که اهل بیت علیهم السلام از شیعیانی که برنامه علمی ندارند شکایت کرده اند و برای این که سوگ اهل بیت علیهم السلام را در مجالس عزاداری بیشتر نکنیم باید برنامه علمی داشته باشیم و زینت آنها باشیم. لذا برای اینکه انشاء الله در این جلسه این اتفاق بیفتد، با توسل به صدیقه طاهره (س) که مستجاب الدعوه هستند و انشاء الله یک برنامه علمی دقیق از الان تا موقعی که از دنیا می رویم به ما عنایت کنند **صلوات**

روایتی از امام صادق(ع) در مورد حضرت سلمان(ره) آمده است به این مضمون که: می‌خواهی بدانی که چرا سلمان "منا اهل بیت" شد؟ یعنی کسی که با حضرت زهرا(س) ارتباط پیدا کرد و معنویت حضرت را توانست بگیرد؛ سه خصوصیت برای رسیدن به چنین مقامی را مطرح می‌نمایند: اول اینکه فقرا را دوست داشت، دوم اینکه عاشق علم بود و همشین علما بود و سوم اینکه خواست امیرالمومنین(ع) را بر خواست خود ترجیح می‌داد. این سرّ سلمان شدن را بویژه در عالم شدن علم حقیقی، توحیدی، زندگی و اخلاق و دوست داشتن علم و عالم معرفی کردند ان شاءالله ما هم مسیری که حضرت سلمان(ره) رفتند را خواهیم رفت تا با حضرت صدیقه طاهره(س) محشور شویم فلذا باید به حضرت سلمان(ره) توسل پیدا کنیم چون ایشان کسی هستند که توانسته‌اند دل حضرت زهرا(س) را راضی کنند، و این نشان دهنده مقام قرب ایشان است. جهت اینکه ان شاءالله ما هم جزء سادات حضرت زهرا(س) بشویم **صلوات**

از بین درجاتی که برای ذریه اهل بیت علیهم السلام گفته‌اند، بالاترین درجه مخصوص حضرات و ذریه پاک ایشان است؛ معنوی شدن هر انسانی بر اساس سوره کوثر و بر اساس روایات متعدد می‌تواند فرزند خاصه حضرت زهرا(س) بشود، برای این که هر کسی که در این جلسه حضور دارد و هر کسی که در این عالم آرزو دارد جزء ذریه حضرت زهرا(س) بشود، توفیقش را پیدا کند و در این جلسه این ذریه شدن به او الهام شود و در همین جلسه از یتیمی، که سخت تر از یتیمی دردی نیست خلاص شود و برای این که ان شاءالله از درد یتیمی خلاص شویم و به هر طریق به ما الهام شود و به ما بفهمانند که ما را به عنوان فرزندان خودشان قبول کردند تا حس‌های معنوی و عاطفی ما که شکوفا نشده‌اند، شکفته بشود **صلوات**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کهیحص (۱)

ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكْرِياً (۲)

إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا (۳)

قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا (۴)

وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا (۵)

يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا (۶)

...

ممکن است کسی نتواند دلیلی برای حس‌هایی که سوره‌ها دارند، بیاورد؛ مثلاً این سوره، سوره ذکر خداست یا سوره مصائب اهل بیت علیهم السلام است، زیرا وقتی شما ظاهر آیات را می‌خوانید، ظاهر آیات یک حضرت زکریا(ع)، یا یک حضرت مریم(س) است که چیزی نشان نمی‌دهد، اما وقتی به روایات نگاه می‌کنید و می‌بیند که "کهیحص" را ارتباط به مصیبت کربلا می‌دهد، ممکن است آدم نفهمد که چرا ارتباط داده شده، اما ما باید همین طوری بپذیریم که سوره‌ها لایه‌های درونی دارند و اگر همین مقدار بپذیریم و زیاد جستجو هم نکنیم و همین مقدار درک کنیم و هر گاه خواستیم ذکر مصیبت بخوانیم، سوره مریم(س) را قرائت کنیم و اگر از ما پرسیدند چرا! بگوییم زیرا حروف مقطعه مصائب کربلا است، ما هم نمی‌دانیم از کجا آمده است، ولی هر موقع قرار شد مجلس سوگواری برقرار کنیم، همین سوره را می‌گذاریم و گوش می‌کنیم؛ همان کسی که آگاه از اسرار است می‌تواند لایه‌های درونی این سوره را بر قلب ما نازل کند تا بفهمیم.

هر کسی یک موقع‌هایی خودش تنها بود و خواست ذکر مصیبت بخواند، سوره مریم(س) خیلی خوب است. علتش را بعد از مدتی می‌تواند بفهمد ولیکن این سوره می‌تواند گره‌های خوب و شفافی به انسان بدهد.

یک فردی به این درجه از تقدس مانند حضرت یحیی(ع) که بقیه نسبت به ایشان دیدشان حسد آلود و بغض آلود بوده و به ایشان ظلم کردند و نهایتاً ایشان را شهید کردند، لکن هرچقدر مقام معنوی ایشان برایتان بالا می‌رود، تعجب‌تان بیشتر می‌شود که دلیل این همه مظلومیت چیست.. همین طور که آیات را می‌خوانیم علامت سوال‌ها در ذهن‌مان بیشتر می‌شود که چرا یک سری از انسان‌های پاک این قدر مظلومند..

تقریباً می‌توان گفت سوره دو قسمت دارد؛ قسمت اول بیان شأن و منزل آدم‌هایی که مورد تایید خداوند هستند اما در قسمت دوم صحنه بر می‌گردد. آیات اول بیان عظمت حضرت زکریا(ع)، حضرت مریم(س)، حضرت یحیی(ع) و حضرت عیسی(ع) می‌باشد و قسمت دوم بیان این موضوع که این عالم چه رویداده است.

آیات ۵۴ به بعد

سوره مریم یک چیزی شبیه دعای ندبه است که یکی یکی دلایل خوبیِ خوب‌های عالم را ذکر می‌کند، سبک زندگی آن‌هایی را بیان می‌کند که اتصال به خدا داشتند و خدا از آنها راضی بوده است.

حال این آدم‌ها عجیب بوده، خیلی با احساس بودند آنقدر که تحمل تلاوت آیات خدا را نداشتند، آن قدر رقت قلب داشتند که وقتی آیات را می‌شنیدند سجده می‌کردند.. خیلی با احساس بودند و در عین حال خیلی با طراوت و با نشاط هم بودند.

انسان به راحتی می‌تواند رشته اتصال خودش را با همچنین آدم‌های بزرگی با نماز و تبعیت نکردن از شهوات حفظ کند. کافی است که نماز گزار باشی و تبعیت از شهوت هم نکنی، به طور طبیعی دوستشان خواهی داشت، اما اگر این گونه نباشی رشته‌ات قطع می‌شود و نمی‌توانی آنها را بشناسی و بفهمی، با ترک نماز و تبعیت از شهوات، شامه انسان دیگر کار نمی‌کند، چشم انسان کار نمی‌کند که بشناسد و این چنین انسان قدرت بویایی و چشایی معنوی را از خودش دفع می‌کند.

ساختار قرآن به طور کلی این گونه است که یک مرتبه می‌آید یک طیف آدمی که کاملاً الهی هستند و هیچ گونه خدشه‌ای در عصمت‌شان نیست را بیان می‌کند و تکلیف بقیه را روشن می‌کند که باید با این‌ها ارتباط داشته باشند، یعنی بقیه آدم‌های روی زمین از مسیر ارتباط با این‌ها به بهشت می‌روند. یعنی حکایت ما حکایت اتصال یا انقطاع

است، اینکه انسان در این خانه باشد یا نباشد یعنی باید درک کنیم که باید بچه خوبه بشویم و برای همین باید اتصال را حفظ بکنیم و چگونگی در آیه ۶۳ آمده است.

آیات ۶۰ به بعد شرط اول را اقامه نماز و تبعیت نداشتن از شهوات را بیان می کند که با تقوا اتفاق می افتد و یا تقوا با اقامه نماز و تبعیت از شهوات نداشتن اتفاق می افتد و این دو بیان از یک موضوع است. تقوا کنترل است، اینکه روی حرف زدن، خشم و اعمال مان کنترل داشته باشیم و نماز عمل ماست.

صبر بر عبادت خیلی مهم است، یعنی آنقدر آن را تکان می دهند تا میزان عبادتش را بسنجند؛ ارزش دارد که انسان خدا را عبودیت کند زیرا "رب السماوات و الارض" است.

نعمت های بهشتی مخصوص کسانی است که به توحید خالص دست پیدا می کنند.

آدم باید استمرار در عبودیت داشته باشد و با دادن و گرفتن نعمت، نباید حواسش پرت شود.

آیه ۶۴ و ۶۵ جزء آیات غرر قرآن هستند و خیلی نکته دارند.

نقطه ضعف انسان این است که یادش می رود که می میرد و این نقطه ضعف همه ماست و اگر این را می دانستیم خیلی از کارها را انجام نمی دادیم، خیلی از حرف ها را نمی زدیم. شاید بشود گفت بالاترین بیماری و شایع ترین بیماری و آسیب زنده ترین بیماری، فقط بخاطر فراموش کردن مرگ است؛ واقعا اگر به شما گفتند فردا از دنیا می - روید، احساس نکنید قرض دارید و کار ناتمام دارید! این چه یاد مرگی است! وقتی که دیگران را اذیت می کنیم، غیبت می کنیم، دروغ می گوئیم!!

یاد مرگ مراتب دارد؛ انسان وقتی که می میرد هیچ اراده از خود ندارد بروز دهد زیرا روح از جسد خارج شده این به این معنی نیست که وجود ندارد این به این معنی است که اراده حاکم بر اعمال نیست. مرگ یک وضعیتی است که در آن دست، چشم و... هست ولی درونش اراده جاری نیست. وقتی کسی الهی می شود در هر کاری که انجام می دهد اراده خدا مقدم بر اراده اوست دستی که کار می کند دست خودش نیست زیرا به اراده یکی دیگر کار می - کند چون اگر آن اراده نباشد کاری نمی کند؛ یاد مرگ یعنی یاد این وضعیت که هیچ شانی برای خواست خودش در برابر خواست خدا قائل نباشد.

یکی از معانی یاد مرگ این است که انسان برای خودش اراده مستقلی قائل نباشد، اراده اش را هماهنگ و طبق اراده خدا تنظیم کند، بحث تقدم اراده خدا بر اراده خود ماست.

وقتی آدم باید و نبایدها را از طرف خودش تعیین نکند و از شرع بگیرد، یعنی از جانب خدا بگیرد، این دیگر منیتی ندارد پس اگر کاری می کند دیگران فکر نمی کنند خودش انجام داده و خود فرد هم فکر نمی کند خودش انجام داده است. این وضعیت انبیاء علیهم السلام است که می گویند دائم الصلاة بودند و دائم الصلاة بودن به وسیله چنین حالی بر انسان عارض می شود.

انسان وقتی از دنیا می رود، اتفاقی که می افتد این است که همه عالم را جلوه خدا می بیند، البته اگر بینا باشد اراده خدا را بر هر جایی حاکم می بیند و اگر مومن باشد این برایش خیلی سرور و شمع دارد زیرا خودی نیست و خیلی هم رضایت دارد اما اگر مومن نباشد گیر می افتد که واقعا معنای اینکه هر چیزی از خداست یعنی چه.. پس تکلیف خودمان چه می شود؟! لذا نمی تواند خودش را از وسط بردارد. یاد مرگ یعنی یاد آن موقعی که انسان به طور تکوینی قوای خود را از دست می دهد و به عیان می تواند "والامر یومئذ لله" را ببیند و این خیلی شمع دارد. یاد مرگ یعنی مشاهده و ملاقات خدا با چشم قلب به صورت واضح و عیان بدون هیچ کدورتی.

یاد مرگ یعنی آن وقتی که شما کار خیری انجام می دهید، دست خدا را می بینید که خودتان نبودید که این کار را انجام داده اید، خدا بود که این کار را بدون واسطه انجام داد.. این یعنی بدون واسطه بودن. اینکه خدا این کار را کرد، این یاد مرگ است. در قرآن می گوید "یوم الله" را یاد کنید که یکی از آن قیامت است و یکی دیگر روزی است که خدا به طور کامل و خاص جلوه کرد و به صورت عیان بر همه آشکار می شود.

در یاد مرگ مشاهده جلوه مهم است، مشاهده این که یک دستی در عالم هست که همه کار ازش بر می آید اما این دست نیست، آدم هر موقعی توانست یک دست بی انتها، یک دیدن بی انتها و هر چیز بی انتهایی را که به صفات جمال الهی مرتبط بشود را ببیند، می گویند یاد مرگ.. و این اصلا موضوع ترسناکی نیست بلکه محل عشق بازی عرفا بوده است.

خدا انسان را خلق کرده که به او رحمت کند و اگر انسان مسیرش را طوری قرار ندهد که در مسیر رحمت قرار گیرد، به طور طبیعی در مسیر غضب قرار خواهد گرفت.

انسان باید انطباقش را با حجت‌های بیرونی چک کند و اگر کسی قائل شد که به خودی خود با عقلش می‌تواند کاشف حکم خدا شود و نیاز به حجت بیرونی ندارد، حتما دچار اشتباه می‌شود و نوعا آقایان خیلی دچار این مشکل هستند و نوعا هم آسیب بیرونی مردان این است که مراجعه‌شان به حجت بیرونی خیلی ضعیف است لذا باید هر چند وقت یک‌بار حتما خود را با حجت بیرونی چک کنند. آدم باید گاهی خودش را عرضه کند و ببیند این مسیری که با عقل خودانتخاب کرده با حجت بیرونی انطباق دارد.. این یعنی صدیق بودن یعنی کسی که در انطباق حجت درونی و بیرونی به نهایت موفقیت رسیده است و خودش به عنوان حجت بیرونی به حساب می‌آید.

از آیه ۶۶ به بعد قیچی‌هایی که باعث می‌شود انسان رابطه‌اش را با انبیاء قطع کند که اولین آنها یاد مرگ است، را بیان می‌کند.

اگر هر موقعی انسان نسبت به ابتدائش فراموشی پیدا کرد، در او نسبت به آخرش هم فراموشی ایجاد می‌شود. اگر کسی نفهمد که چه بود و چه هست، حتما نسبت به مرگ هم دچار فراموشی می‌شود.

وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا (۶۶)

أَوْ لَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَكَمْ يَكْفُرُ سَيِّئًا (۶۷)

این دو آیه خیلی کاربردی هستند.

فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا (۶۸)

اینکه خدا قسم می‌خورد که چنین کاری می‌کند، دلالت بر رحمانیت فوق العاده خداوند دارد، یعنی حتما خدا باید قسم بخورد تا آدم باورش شود! حالا با این قسم خوردن هم او باورش نمی‌شود.. هر کس نخواهد این آیات را باور کند به ضرر خود اوست.

وقتی این آیات را می‌شنوید رحمانیت خدا را باید استشمام کنید و نه غضب خداوند را..

برای سلامتی خودتان و همه شیعیان اسلام صلواتی ختم کنید.

برای اینکه ان شاء الله در ایامی که مزین به نام حضرت فاطمه (س) است، ما هم به طهارت فاطمی پاک بشویم **صلوات** برای اینکه ان شاء الله هر کس که در این جلسه و با هر نیتی آمده، هر آنچه را که قرار است یاد بگیرد برایش خیر باشد و موجب فلاح و فوز دائمی اش بشود **صلوات**

برای این که ان شاء الله در این جلسه توفیق پیدا کنیم تا به خداوند حسن ظن پیدا کنیم و به این وسیله رحمت او را دریافت کرده و رحمت هایش را نیز با نعمت ها گره بزنیم و مدام هم رو به افزونی باشد **صلوات**

مطمئنا خیلی از افراد از اینکه نسبت به حقایق بسیاری علم ندارند و خیلی چیزها را نمی دانند در رنج هستند. عده زیادی هم هستند که دوست دارند به آنچه که می دانند عمل کنند اما به هر دلیلی نمی توانند. برای اینکه این دو دسته که در بین ما هم زیاد هستند، مشکل شان به برکت حضرت مریم (س) و بقیه انبیایی که در سوره از ایشان یاد شده حل شود **صلوات**

برای اینکه ان شاء الله قدر دعاهاى خودمان در نزول رحمت و بهره مندی از آن را بدانیم و این دعاهايمان را سرسری نگیریم و یقین بدانیم که این دعاها درجایی ثبت می شود و اجابت می شود ولو اینکه ما نینیم.. و باورمان بشود که دعا تنها دارایی انسان که خداوند مالکیتش را به او داده **صلوات**

برای اینکه حقایقی که در سوره هست به صورت آشکار و نهان بر قلب ما جاری بشود **صلوات**

جهت اینکه خداوند به ما لیاقت فرزند مادر مهربانی مانند حضرت مریم (س) شدن را عطا کند **صلوات**

برای اینکه با فرزندى حضرت مریم (س) توفیق فرزندى حضرت فاطمه (س) نصیب شود (چون هر کس می خواهد ذریه حضرت زهرا (س) شود باید از طهارت حضرت مریم (س) ورود پیدا کند) **صلوات**

برای اینکه بجهت نسبت فرزندانمان با حضرت زهرا(س) یا حضرت مریم(س) دیگران در هنگام مواجهه با ما به یاد انبیاء و اولیاء او بیفتند **صلوات**

این نکته ناظر بر این مطلب است که سوره سیادت حضرت فاطمه(س) است و هر کس می خواهد سیادت داشته باشد باید با این سوره انس داشته باشد. این سوره زوج سوره با سوره مبارکه کوثر است. بهتر است وقتی در نماز سوره کوثر را می خوانید لابلای آن نگاهی هم به مطالب سوره مریم(س) هم داشته باشید. وقتی می گوید "فصل لربک" به آیاتی که در رابطه با نماز در سوره آمده دقت کنید و یا وقتی می گوید "ان شانک هو الابر" اشاره به کسانی است که در سوره ازیشان نام برده شده است که ان شاءالله امشب راجع به آن صحبت خواهیم کرد.

(این نکته را در نظر داشته باشید که در لابلای صلواتها اشاره به مقاصد و اغراض سوره می شود)

کسانی که می خواهند روی سوره کار کنند، یکی از بحث هایی که در این سوره خیلی اهمیت دارد و در کتاب کلام هم این بحث را آورده شده است موضوع کلام حقیقی متکلم است که مخاطب آن هم خداست.

به انعکاس درست و شایسته دعا گفته می شود یعنی خدا از یک طرف ذکر را می فرستد و از طرف دیگر ما دعا می - کنیم. در بحث کلام یک موضوع اهمیت زیادی دارد آن هم اینکه وقتی انسان در گفتگوی با خدا قرار می گیرد کاری بکند تا این گفتگو طول بکشد! این هنر است و به این معنی نیست که آن چیزی را که من می گویم خدا نمی داند بلکه به این معنی است که دنبال بهانه می گیرد تا زمان تکلم اش را طولانی کند یعنی بتواند مطالب را به طور جزئی و تفصیلی بیان کند تا بتواند زمان بیشتری را در مناجات با خدا بماند. این همان اتفاقی است که خداوند در سوره از قول حضرت زکریا(ع) بیان می کند لذا اینها بهانه هایی است که انسان تولید می کند تا بتواند بیشتر با خدا گفتگو کند.

اما ما بالعکس یک وقت هایی توحیدمان گل می کند و می گویم که خدا همه چیز را می داند و من برای چه به او بگویم! باید این عادت در ما شکسته شود.. خدا می داند اما تو برای اینکه بتوانی در محضر او بیشتر بمانی باید مطالب را تفصیل بدهی و حتی اشکالی هم ندارد که تا می توانی طولانی اش کنی.

یکی از هنرهایی که در ادعیه اهل بیت علیهم السلام آمده همین طولانی کردن دعاست.

چقدر خوب است که انسان الهام را در دعا کردن تجربه کند مثلاً بگوید خدایا عافیت و سلامتی را به صورت دعا بر زبان من جاری کن. یکی از محل‌های الهام‌های ربّانی، زبان انسان‌های شایسته است. ما هم به پیروی از آن‌ها ابتدا به صورت طوطی وار می‌خوانیم تا بعداً به ما هم الهام شود لذا خواندن دعا‌های اهل بیت نقطه شروع برای دریافت این الهامات است.

در بحث کلام و تکلم، مخاطب بستر مفهومی کلمات را باز می‌کند. ما باید بدانیم که برای فهم مکالمه بین متکلم و مخاطب باید بستر در نظر گرفته شود در غیر این صورت متن فهم نمی‌شود. آیاتی که درباره انبیاء است محل و مجرای این بحث است.

قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلِيَّ هَيْنٍ وَ قَدْ خَلَقْتِكُمْ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ تَكُنْ شَيْئاً (۹)

این آیه اینگونه است که در آن وحی در بستر نبی مطرح می‌شود (نه در بستر منی که اهل غیبت و ملکوت نیستیم) اگر در بستر غیب باشیم می‌توانیم آیه را بفهمیم چون ممکن است همین آیه در مورد کفار هم مطرح شده باشد اما این دو معنی تحت لفظی یکی است اما مفهوم‌اش خیلی باهم فرق می‌کند. این را خیلی‌ها نفهمیدند و به همین جهت هم نسبت‌های نادرستی به انبیاء داده‌اند. برای دانستن چرای این دست از آیات، باید سطح خودمان را ارتقاء بدهیم چون برای فهم این دست از آیات لازم است تا قدرت فهم و تدبیر ما بالا برود.

منظور خدا در این آیه این است که انقدر باید بال پرواز پیدا کنی و به عصمت بررسی تا این را بفهمی!

یکی از موضوعاتی که خدا از گفتن آن اباعی ندارد این است که بگوید که او (خداوند) به بعضی از انسان‌ها شایستگی‌هایی را از طفولیت داده است یعنی انسان باید بداند که خدا به بعضی از انسان‌ها فیوضات خاصی را در زمان‌های خاصی عطا کرده است حالا اینکه چرا به او داده به ما مربوط نمی‌شود بلکه این برای تو می‌شود پله ترقی! ما فقط باید بپذیریم که خدا یک عده‌ای را در کودکی به امامت و نبی برگزیده است مانند امام جواد(ع).

آیات مربوط به حضرت عیسی خیلی آیات عجیبی است و بی نهایت می‌توان از آن استفاده کرد. هر بار که این آیات را بخوانید نکات جدید به چشمتان خواهد آمد.

خداوند یک طفل نوزادی را به یک مقام برگزیدگی می‌رساند که تمام افتخارش به "عبدالله" بودنش است. بعد خصوصیتی که مطرح می‌کند همان خصوصیتی است که هر انسانی در هر جایی می‌تواند داشته باشد. هر کسی می‌تواند نماز بخواند و اهل زکات، اهل نیکی به پدر و مادر باشد و جبار و زورگو هم نباشند. خداوند همه این ماجرا را تعریف می‌کند تا بگوید حضرت عیسی (ع) پنج خصوصیت دارد: اهل خیر، اهل نماز، اهل زکات، اهل بر به والدین و اینکه زورگو نیست. حالا هر کس که او هم این پنج خصوصیت را داشته باشد اسمش "سلام" می‌شود. حالا کسانی از تولد سلام هستند، بعضی هم به تدریج سلام می‌شوند اما مهم این است که وقتی خدا را ملاقات می‌کند اسمش سلام باشد و نه عذاب. مثلاً نماز امیرالمومنین با نماز ما بی نهایت فاصله دارد اما مهم این است که من هم می‌توانم نماز را مبه پرودگارم هدیه کنم پس در واقع دستوراتی که گفته شده در همه مراحل قابل اجرا است. از نظر خدا سلام بودن پنج ویژگی دارد که اگر کسی نداشته باشد مریض است و در دنیا با توبه می‌تواند سالم شود و والا در جهنم به او طعام ذا غصه داده می‌شود.

"جبار شقی" یعنی آدم بد قلق و تلخی نباشد و بداخلاقی نکند.

"شقی" یعنی کسی که از وجناتش تیره روزی به مشام می‌رسد.

"مبارک" بودن یعنی اهل خیر باشد مثلاً سلام را با دعا بکند، حرفش با علم باشد و .. مبارک یعنی اینکه این توانایی را دارد تا خوبی‌ها را روی هم بیندازند و آن را چندین برابر کند.

"برکت" یعنی این که ظرفیت‌ها مضاعف بشود و البته این به خلاقیت هم نیاز دارد.

اینکه عیسی (ع) شد قول الحق یعنی اینکه مظهر اراده خدا شده است. یعنی امر وجودی‌اش می‌شود قول الحق

یک نکته جالب: اگر انسان سلام بشود، قول الحق می‌شود. یکی از اسمای الهی هم سلام است. اراده. وقتی عیسی (ع) و عوامل و امکان توصل به عوامل را می‌گوید یعنی هر انسانی می‌تواند به این سلام برسد. طبق سوره مبارکه یس که آیات وسط و آخرش شبیه اینجاست هر کسی می‌تواند قول حق بشود.

در بعضی از سوره‌ها عذاب‌هایی که مطرح می‌شود مثل این است که یک سری مسائلی به انسان اضافه می‌شود. در این سوره جهنم‌اش خیلی تکوینی و طبیعی است همانطور که نعمت‌هایش هم تکوینی و طبیعی است. در سوره خود

فرد سلام می‌شود نه اینکه سلام به او اضافه بشود و یا اینکه خودش جهنم شده (مثل آیه ۳۸). ضلال مبین یعنی گمشدگی، سردرگمی، بلا تکلیفی و.. یعنی اینکه راهش مشخص نیست. این ضلال مبین به ویژگی تکوینی خود فرد بار می‌شود. مواردی را در آیه ذکر می‌کند که نشان می‌دهد این‌ها در وجود و ذاتشان حک شده است.

در دنیا چند گروه به انحراف رسیدند یک عده که ظاهراً حرف حق را نشنیدند، یک عده هم کسانی که شنیدند اما پیش خودشان گفتند چرا این باید بفهمد و من نفهم! خیلی وقتها اینگونه است که به صرف اینکه یک حرف حقی را یک بچه‌ای در خانواده می‌زند او را کنار می‌گذارند. داستان حضرت ابراهیم (ع) نیز در سوره آمده، ایشان در طفولیت برای سرپرستش استدلال می‌آورد که چرا کسی را پرستش می‌کنی که سه خصوصیت را ندارد: نمی‌شنود، نمی‌بیند و نمی‌تواند نیازت را برطرف کند. این یعنی اینکه باید کسی را پرستش کنی که در هر لحظه بشوند، ببیند و نیازت را برطرف کند. یک حرف حقی را کسی می‌زند که ظاهراً دور از شان اوست اما همیشه کسانی برنده می‌شوند که به خودشان عادت داده باشند که "حق" را بشنوند و کاری هم نداشته باشند که از کجا آمده است.. فقط آن را می‌شوند و پس از تصدیق تبعیت می‌کنند. اگر انسان اینطور باشد می‌تواند حق را در هر لحظه‌ای و از هر کسی دریافت کند.

وَاعْتَرِلْكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنَ دُونِ اللَّهِ وَادْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا (۴۸)

این آیه نشان می‌دهد که دعا یک امر عملی است. همینکه حضرت ابراهیم (ع) از قومش جدا شد و از آن‌ها برائت پیدا کرد، این دعاست. "ادعو ربی" برابر با برائت است. اینگونه نیست که فقط بگویید: خدا شر طاغوت را از سر ما کم کن! و کاری هم نکند.

حضرت ابراهیم (ع) می‌گوید که این کار را می‌کنم که به روی پروردگارم شقی نباشم.

در سوره مبارکه طه سه مدل شقاوت آورده است؛ اول و نیم آخر و آخر. یکی را برای پیامبر (ص) آورده، یکی را برای حضرت آدم (ع) آورده که توصیه شده که این کار را نکن تا به شقاوت نرسی و یکی را هم راجع به کسانی که اعراض از ذکر دارند بنابراین شقاوت یک مفهوم ذومراتب است که مجموعه‌ای از بدحالی، تیره روزی و سختی است که وقتی راجع به پیامبر (ص) بکار برده می‌شود باید مفهوم حرج از آن استخراج شود.

در این سوره خدا نشان می‌دهد که به هر کدام از اولیاء خودش یک جور رحمت داده است و بین‌شان هم تفاوت قائل شده است. ما نباید از تفاوت‌ها بترسیم. اگر نگاه کنید بین این‌ها خیلی فاصله است مثلاً بین حضرت عیسی (ع) و حضرت موسی (ع) خیلی تفاوت به ظاهر وجود دارد. حالا ما با قدری فاصله بهم می‌ریزیم! اما انبیای الهی از این فاصله‌ها رنج نبردند و همه رسول و نبی شدند.

مثلاً حضرت موسی (ع) به طور رفت و بعد به خدا پیشنهاد داد که هارون را نیز به کمکش بفرستد. درباره هارون کلیم الله بودن مطرح نیست بلکه کسی که کلام خدا را در طور دریافت کرده حضرت موسی (ع) است اما ما وقتی قرآن را می‌خوانیم از عبارات متوجه نمی‌شویم که خدا هارون را بیشتر قبول دارد یا موسی (ع) را!

أَوْلَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَٰنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا (٥٨)

در آیه ۵۸ به طور مخصوص یک خط سیری از انبیاء کشیده شده است که بسیاری از آن‌ها از انبیاء نیستند ولی در خط انبیاء هستند. بحث سیادتی که در ابتدای جلسه مطرح شد از این جا نشأت می‌گیرد یعنی وقتی ذریه انبیاء را مطرح می‌کند می‌گوید "ممن حملنا مع نوح" یعنی مومنین را هم با نوح (ع) که نبی ست حساب می‌کند! این یعنی اینکه آدم باید بسی خوشحال باشد که همه زحمت‌ها را حضرت نوح (ع) کشیده اما این‌ها هم "ممن حملنا مع نوح" شده‌اند. می‌شود که آدم خودش یک نعمتی مثل نعمت وحی را نچشیده باشد اما یک کاری بکند که در رده آن کسی که وحی چشیده باشد قرار بگیرد... این رحمت عام خداوند را نشان می‌دهد.

وَمَا تَنْزِيلُ الْإِلَٰهِ بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَٰلِكَ ۚ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا (٦٤)

رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ ۗ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا (٦٥)

آیه ۶۴ و ۶۵ جز آیات تفکری ست خوب است که در طول هفته درباره فکر کنیم. برای اینکه بتوانید در این آیات فکر کنید این نکته را مطرح کنیم که در این آیه دلیل عبودیت انسان برای خدا اینگونه مطرح شده است که باید استمرار داشته باشد.. استمرار یعنی بپذیرد که سزاوار است برای عبودیت خدا صبر و استقامت به خرج دهد.

غرض هر سوره ای از آیات معترضه آن استخراج می شود. آیه ۶۴ و ۶۵ یک مرتبه سیاق آیات را قطع می کند و شما هم مجبورید بگویید که این جملات معترضه هستند! کار جملات معترضه این است که بین کلمات تعارض می - اندازند.

در واقع این حقیقت را در این سوره مکشوف می کند که این سوره، سوره نزول رحمت است. آیه ۶۴ یک حضور دائمی ملائکه در صحنه زندگی انسان را به صورتیکه هیچ لحظه فراموشی در آن راه ندارد نشان داده است یعنی اینان پیوسته در راه نزول رحمت به زمین هستند .

آنقدر این موضوع مهم است که می تواند دلیل بر عبودیت و استقرار بر عبودیت باشد. این دو آیه جزء آیات تفکری قرآن است یعنی تا کسی ورود پیدا نکند و آن را معنی نکند به رموز آن پی نمی برد. این آیات جزء غرر کل قرآن است و اگر کسی این دو آیه را بفهمد سر نماز را می فهمد.

خود بحث ملائکه و اینکه ملائکه چه نوع موجوداتی هستند بحث مستقلی است. فقط ما این را می دانیم که خدا خداست و غیر خدا، خدا نیست. نحوه ارتباط خدا با غیر خدا با امر خداست. نحوه ارتباط خدا با مخلوقاتش با امر اتفاق می افتد . سبب اتصال هر موجود به خدا را امر می گویند حالا این امر و سائطی دارد که اینجا گفته نشده است که البته می تواند به سیاق متکلم مع الغیر مطرح بشود. اینگونه موضوع حضور دائمی در پیشگاه خدا مطرح می شود زیرا همه مخلوقات به واسطه امر او هیچ لحظه ای از خدا جدا نیستند.

برای اینکه خداوند توفیقات جمع را افزون کند و حاجت همگی برطرف شود **صلوات**

برای سلامتی، عاقبت بخیری، خوشبختی و سعادت‌مندی خودمان صلواتی عنایت بفرمائید.

برای اینکه ان شاءالله در روزهای آخر سال یک ارزیابی درستی از زندگی داشته باشیم و بتوانیم نواقصی را که داشتیم جبران بکنیم صلوات

آخر سال بیشتر وقتی آدم به کارهای عقب مانده خودش نگاه می‌کند، باید از جهاتی خوشحال باشد و از جهاتی ناراحت که کارهایی می‌خواسته انجام داده یا نداده. برای اینکه به لطف و کرم خدا نواقص مان برطرف و جبران کنند صلوات

در ذکر حضرت زکریا(ع) نشان می‌دهد که خیلی از کارها برای خدا راحت است.

نتیجه داستان یحیی(ع) این است که انسان‌هایی وجود دارند که در روز تولد، مرگ و روز حشر در سلام هستند. ما باید در موضوع نسل و اینکه چگونه فرزندانمان داشته باشیم، به این آیات توجه کنیم و آرزو کنیم که خداوند فرزندانمان به ما عطا کند که هر لحظه زندگی‌شان سلام باشد.

ماجرای حضرت مریم(ع) حادثه عجیبی است که در قرآن نقل می‌شود اما برای خدا معمولی است که از غیر مسیری که آدم‌ها بچه‌دار می‌شوند، کسی را بچه‌دار کند.

این خیلی جالب است که قضیه حضرت مریم(ع) هم آیه است و هم رحمت، برای انسان‌ها و هر فردی که داستان مریم(ع) را بخواند، رحمت خدا برایش جاری می‌شود.

پنج اصل از جریان حضرت عیسی(ع) بدست می‌آید و خیلی خوب است که این‌ها را با خود مرور کنیم تا در وجودمان ایجاد بشود لذا آیات بین این داستان خیلی مهم است.

آدم باید بلد باشد قرآن را به حالت‌های مختلف بخواند و هرگاه وقت ندارد باید بتواند یک سوره را در پنج دقیقه بخواند به این صورت که آیه‌های سرشاخه را می‌خواند.

ما خیلی وقت‌ها لازم داریم که وقتی یک سوره را مرور می‌کنیم قسمت‌های کلی سوره برایمان یادآوری بشود و هر کدام از این‌ها پیام‌هایی داشته باشد.

در آیات حضرت موسی(ع) بحث به میقات رفتن حضرت و شنیدن کلام خدا اهمیت پیدا کرده است.

سوره تا جایی که جریان پیامبران علیهم السلام را نقل کرده از واژه "وهب" استفاده کرده است. یعنی یک چیزهایی را به آنها موهبت کرده است؛ اما از آیه ۵۴ تغییر می کند.

آیه مبارکه ۵۴: اینکه یک وصفی کنار یک وصف دیگر قرار می گیرد به آن عظمت می بخشد و این یعنی صفت "صادق الوعد" خیلی مهم است که کنار نبی(ع) قرار گرفته است. ما رسول و نبی نیستیم اما صادق وعد می-توانیم باشیم.. اینها روش ارتباط پیدا کردن با انبیا علیهم السلام است.

"صادق الوعد" یعنی نسبت به وعده هایمان صادق باشیم و این از همین وعده های ساده شروع می شود و بعد می رود به سمت وعده های الهی.

در سوره، ظرافت های خاصی ذکر کرده است تا کسی نگوید که اینها رسول نبی بودند، اینها کجا و ما کجا؟!!

واژه صدیق و صادق الوعد بیشتر مربوط به دوره پنجم رشد و بالاتر از آن است زیرا فرد باید یک مسئولیتی داشته باشد که در ازای آن تعهدی بدهد که بر اثر آن یک کاری بر او محول شود و این از هفت سال چهارم به بعد آغاز می شود. اولین جایی که یک سری تعهدات مهارتی مطرح می شود از موضوع ازدواج و فرزندداری است.

هر صفتی که برای سنین بالا هست در سنین پائین به صورت مهارتی و کاربرد وجود دارد. هیچ صفتی نیست که از تولد تا مرگ باشد مگر اینکه تبدیل داشته باشد که در اینصورت صفت سرچایش است اما نوع استفاده متفاوت است.

گاهی یک فردی که رکن یک خانواده می شود اگر صادق الوعد نباشد، رکن خانواده را بهم می ریزد.

آیه ۵۶: در مورد حضرت ادریس(ع) خیلی اطلاعاتی نمی دهد و همین مقدار مطرح می کند که جایگاه بسیار رفیعی داشتند؛ برخی از مفسران معتقدند که انتقال سواد و دانش از ایشان شروع شده است. بطور کلی فرآیند نظام تعلیم و تبدیل علم به تعلیم توسط حضرت ادریس(ع) بوده است.

آیات مبارکه ۶۴ و ۶۵: این آیات خیلی مهم است که ما خدا را فراموشکار نینیم. فراموشی در قاموس خداوند عزوجل نیست.

همین مقدار که بدانیم زندگی دنیایی وصل به یک ملکوت است و پشت صحنه زندگی اش ملائکه خدمت رسانی می کنند نکته مهمی است و هر اتفاقی که برای ما می افتد به واسطه نزول یک امری است. این در واقع یک نوع

اتصال است. اگر کسی این موضوع را متوجه شود سیستم عبادتش روشن می‌شود و اگر کسی عبودیت نداشته باشد به این خاطر است که جریان حیات را یک جریان منقطع می‌داند و این طور نمی‌داند که اتصالی دارد با دنیای امر که به وسیله ملائکه نزول پیدا می‌کند و اگر قطع شود دیگر حیات نخواهد داشت.

هر ابتلائی که با آن مواجه می‌شوید، اگر هر کسی طبق آن چیزی که خدا گفته عمل کند و بعد عجله نداشته باشد و به حکم خدا عمل کند و عبودیت اش را ترک نکند، خداوند به او نشان می‌دهد که فراموشش نکرده است.

مشاهده بعضی چیزها در زندگی جالب است یعنی یکی از مواقف حمد این است که در شرایط اضطرار، خدا را ببینی. یعنی به خاطر ستودن خدا می‌خواهم مشاهده کنم نه این که خدا را بیازمایم، چون اینها با عبودیت جور در نمی‌آید.

یکی از مواقف حمد، حمد در مواقف اضطرار است.

به اراده خدا امر می‌گویند.

آیات بالا، مشاهده آدمی است که حقیقت را در سطح بالا درک کرده است. یعنی منظر کسی مانند زکریا (ع) یا یحیی (ع) یا مریم (س) نامی، پیرامون قیامت، دنیا و عذاب.

آیه ۶۷: آدم وقتی بخواهد برعکس فکر کند اینطور می‌شود که مثلا اینکه چگونه زنده می‌شود و یا اینکه قیامتی هست برایش مهم می‌شود اما درست این است که فکر کند به اینکه شی‌ای نبوده و سپس زنده شده و موجود گشته است.

آیه ۶۸: این آیات تعابیر کنایی، ادبی و بلاغی‌اش خیلی زیاد است. حشر به معنی جمع کردن و "لنحضر" به معنی حاضر کردن است. حالا اینها حشرشان با شیاطین است یعنی با شیاطین یک جا جمع می‌شوند و حول جهنم حاضر می‌شوند مثل اینکه جهنم اینها را حاضر می‌کند. "جثیا" یعنی یک نوع حالت اضطرار که به هر حال نتیجه در ماندگی و واماندگی است.

این آیات خیلی نکات جالبی دارد و پرده از حقیقت حشر، حضور و نزع بر می‌دارد که وقتی اینها را مولفه مولفه کنید و کنار هم بگذارید جالب می‌شود.

این یک واقعه‌ای که قرار است در آینده اتفاق بیفتد نیست بلکه همین الان در حال وقوع است این احوال ما در زندگی امروز است که در ناامیدی و گریه و جزع و فزع به سر می‌بریم.

تضرع آدم به این خاطر است که طبعش به رحمانیت است و این حس خوبی به او می‌دهد. چون در آغوشش قرار می‌گیرد و آرام می‌گیرد.

یکی از صفات جهنم دل مردگی است "لا یموت و لا یحیی"

یکی از زیباترین، بهترین و شیواترین آیات در حوزه رشد در لابلای آیات جهنم است که لطایف و دقایق زیادی در این آیات نهفته است. آن مقدار که نکات ظریف و دقیقی برای تعالیم و رشد در آیات جهنم است در آیات بهشت نیست! آیات جهنم اندازی و آیات بهشت بشارتی است.

یکی از نکات جالبی که در قرآن خیلی اهمیت دارد این است که ماهیت انسان اجتماعی است و خدا روی این خیلی تمرکز کرده است بالاخص در آیات جهنم و این به این معنا است که رفتار و باورهای انسان به صورت تکوینی او را در گروهی از آدم‌ها قرار می‌دهد حال چه بفهمد و چه نفهمد! یعنی انسان به طور تکوینی در هر لحظه زندگی در گروهی قرار دارد که با آنها محشور می‌شود حتی قیامت هم که به صورت فردی است به صورت اجتماعی ظاهر می‌شود.

ساعات پایانی سال است و همه در فکر کم و کاستی‌ها و خانه تکانی قلب و ذهن هستند، از خدا می‌خواهیم توفیق ارزیابی درست و شناخت درست عیب‌هایمان را به ما بدهد، به صورتی که بتوانیم آن‌ها را تفصیلی کنیم و بشناسیم و بعد هم برطرف کنیم. اگر انسان عیب خودش را بشناسد، به تحقیق آن را برطرف می‌کند و اگر هم کسی هم نتوانسته عیش را برطرف کند و یا آن را نشناخته، حتما بروزات آن را دیده است. از خدا بخواهیم عیوبمان را به صورت تفصیلی به ما بشناساند تا آن‌ها را برطرف کنیم و دعا کنیم خدا خوبی‌هایی را به ما معرفی کند تا بتوانیم به صورت تفصیلی به آن عمل کنیم.

سال بعد را به نام صدیقه طاهره (س) شروع کنیم که اسم‌شان مظهر "یا جامع کل فوت" است. حضرت می‌توانند هر هزینه‌ای که از کسی ضایع شده را جبران کنند زیرا ایشان مظهر غفران خداوند هستند.. ان شاء الله به وسیله حضرت زهرا (س) نقص‌ها و کاستی‌های ما جبران بشود.

دعای بعدی‌مان هم درک شب قدر و درک حضرت صدیقه کبری (س) باشد. موقع تحویل سال یادمان باشد که حضرت زهرا (س) مانند حضرت حجت (عج) معادل شب قدر هستند. از خداوند بخواهیم که برای یک بار هم که شده در زندگی مفهوم شب قدر را به ما بچشانند به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

برای سلامتی همه شیعیان اسلام بویژه شیعیان مظلومی که در اقصی نقاط دنیا هستند صلوات

برای این که ان شاء الله خدا توفیق علم و عمل به ما بدهد و بتوانیم مطالبی را که از حقایق قرآنی متوجه می شویم آنها را عمل کنیم صلوات

برای این که ان شاء الله از طهارت سوره ها که به ما القاء می شود بهترین بهره را ببریم و ما هم طاهر بشویم صلوات یکی از مهمترین پیام هایی که سوره مریم داشت بحث رحمت پرودگار است که شامل بندگانی از بندگان خاص خدا شده است.

مطالبی که از این سوره به صورت خلاصه برداشت شده است:

۱. رحمت الهی و فیض الهی در زندگی انسان؛ به این صورت که رحمت و فیض به چه صورت هایی مشاهده می شود و این به این معنا است که چگونه می شود فهمید که در رحمت خدا هستیم.
۲. راه های هموار شدن نزول فیض و رحمت الهی و ارتباطش با ذکر و بحث نماز؛ نماز و بر به والدین و کتاب به عنوان سه عنصر اصلی برای دریافت رحمت گفته شده است.
۳. غایت انسان از نظر دریافت رحمت؛ بحث سلام یک رحمت است یک ذکر و یک سلام.
۴. مسیر انسان به سمت خدا؛ این مسیر، مسیر عبودیت و اصطبار (پذیرش پایداری و نشکستن، فرو نریختن) است.

در واقع یک چرخه ای درست می کند به نام چرخه عبودیت و اصطبار

۵. مصادیق انسان های عبد و سلام و سبک زندگی آنها؛

مصادیقی که این جا ذکر شده است اغلب آنها برای ما دور از دسترس است یعنی ممکن است کسی نتواند به سمت مریم شدن برود اما مصادیقی که اینجا ذکر شده آرمان سازی، آرزو سازی می کند یعنی طمع انسان را برای همراه بودن با انسان های عبد صالح بر می انگیزاند و این بدان معناست که انسان می فهمد اگر

این مسیر را برود با این‌ها همراه می‌شود، در واقع به وسیله آرمان‌سازی انسان را با اهداف و مقاصد بلند آشنا و هم راستا می‌کند.

یعنی هر دفعه‌ای که شما سوره مریم را می‌خوانی یک طمع و محبت و **وَدَّ** در شما ایجاد می‌شود که منجر به هم‌راستایی انسان با عبد صالح می‌شود.

برای خدا بندگانی است که تمام وجود خودشان را وقف خدا کرده‌اند (عاشقانه) و این می‌شود ریسمان محکم الهی برای نجات انسان که به آن حبل الله می‌گویند؛ متین یعنی شما همین مقدار که محبت‌تان به او جذب می‌شود می‌توانید از گنداب دنیا خارج شوید.

نباید فکر ما به این سمت برود که من بشوم هم رتبه حضرت مریم (س) بلکه باید آرزویمان این باشد که در زندگی ما یک صحنه‌هایی پیش بیاید که وجود حضرت مریم (س) و حضرت فاطمه (س) را درک کنیم. خداوند در قرآن درباره بندگان خویش بهترین اوصاف را بکار برده‌است یعنی وقتی خواسته حضرت مریم (س) را توصیف کند قشنگ توصیف کرده، به طوری که شما یک عصمت کلی را متوجه می‌شوید. به طور کلی شخصیت‌هایی که در قرآن از آن‌ها یاد شده در بین انبیاء علیهم السلام، چند دسته می‌شوند. درباره بعضی از انبیاء زندگی کامل‌شان نقل شده اما درباره برخی دیگر فقط برخوردشان با قوم و تعدادی را هم فقط اسم‌شان را آورده‌است. ما نمی‌دانیم خدا چرا فقط اسم آن‌ها را آورده، مثل حضرت ادریس (ع)؛ ولی خود این اسامی یک بار علمی دارند که نیاز قرآن را به مفسر حقیقی‌شان که اهل بیت علیهم السلام هستند را بدیهی می‌کند و این یعنی اگر یک کسی بگوید که من از کجا بدانم ادریس (ع) کیست؟ جوابش این است که این علم نزد اهل بیت علیهم السلام است و ما باید در حوزه قرآن، نیاز به اهل بیت را عمیقاً درک کنیم. در مواقعی این اتفاق می‌افتد که به صورت مبهم از پیامبر (ص) نام برده شده‌است و بسیاری از سوالاتی که راجع به اسماء انبیاء و اولیاء علیهم السلام است توسط یهودی‌ها مطرح شده‌است زیرا این نام برای‌شان آشنا بوده و می‌خواستند مشابهت‌ها را ببینند، بخاطر همین سوال می‌کردند و می‌فهمیدند که کسانی وجود دارند که این حقایق را می‌دانند و به همین دلیل حتی خیلی از افرادی که ایمان آوردند به خاطر انطباق کتاب آسمانی خودشان با قرآن بوده‌است. خود آشنا شدن با اسماء انبیاء علیهم السلام ولو این که انسان ایشان را نشناسد، از نظر فطری به او کمک می‌کند و نوعی از معرفت و شناخت را به او القا می‌کند.

۶. موضوع قیامت که در این سوره از منظر انبیاء و اولیاء الهی علیهم السلام دیده شده در واقع از منظر انسان کامل است، این گونه که انسان کامل قیامت را چگونه می بیند؟ در این سوره قیامت را با دوربین انبیاء و اولیاء علیهم السلام می بینیم، در این سوره قیامت از وجه رحمانیت خدا مشاهده می شود، یعنی چگونه صفت رحمانیت تولید جهنم و بهشت می کند. نظام قیامتی که در این سوره مطرح می شود به چه صورت است؟ و در سوره مبارکه انبیا هم همین اتفاق می افتد اما در آنجا تقابل دو فکر الهی و غیر الهی مطرح شده که در نهایت فکر غیر الهی از بین رفته است.

آیه ۵۸ تا ۶۵: در اغلب سوره ها تقابل بین کافرین و متقین به تصویر کشیده شده اما در این آیات یک سری انسان-های خوب را که عبد و سلام هستند را نشان می دهد و یک گروهی که کج رفته اند را هم نشان می دهند. گروهی که پیروی نکردند یعنی آن هایی که در دل انبیا علیهم السلام بزرگ شدند اما نماز نخواندند زیرا تبعیت از شهوات کردند.

اضاعه نماز به اضافه تبعیت از شهوات باعث بوجود آمدن جهنم می شود. و یک جنبه درونی تر هم پیدا می کند و این یعنی یک سری باورها هم اینجا شکل می گیرد، وقتی فرد اضاعه نماز می کند به تدریج در باورها و گفته هایش عکس العمل هایی دیده می شود.

آیه ۶۶ جدای از آیات بالا نیست.

کسی که فقط اضاعه نماز و تبعیت از شهوات می کرد کم کم باورش به معاد کم می شود و بعد وقتی که به قیامت رفت، می بیند جهنم است و شیاطین! و او که با شیاطین محشور شده است، یعنی دید که غی یک سری رهبرانی دارد که آن رهبران او را کنار گذاشتند و نامش هم شیطان است. (آیه ۶۸)

۷۱ و ۷۲: فضایی که ترسیم شده این است که جهنم مسیر شدن است که برخی از آن عبور می کنند و برخی درون آن می مانند. جهنم می شود معادل ماندن در آنجایی که همه لازم بوده از آن عبور کنند. مثلاً فرض بگیریم بچه در سن سه سالگی میل زیادی به اسباب بازی دارد و خیلی هم حسود هست اما نمی توان به آنها حسود را اطلاق کرد اما کافی است که این صفت در او بماند و از او عبور نکنند، برایش جهنم می شود و اگر عبور کند بهشت او می شود.

ما تقریباً درگیر همه صفت‌هایی می‌شویم که بعداً در جهنم، آتش می‌شوند، تقریباً کسی نیست که در معرض آن‌ها قرار نگیرد و واردش نشود، اما نباید داخلش بشود، باید از آن عبور کند که طبق این سیستم همه در معرض اضاعه نماز و تبعیت از شهوات هستند باید مراقب باشند.

برای اتصال رحمت به ذکر و صلاه و اصطبار، خداوند یک راهکار عملی برای ما گذاشته است که آن "صلاه" است که دو معنی دارد؛ اگر از صلبه باشد، به معنای ثنای جمیل است یعنی انسان در نماز خدا را عبادت و شکر می‌کند و اگر از صلی باشد، جلیقه نجات است یعنی نجات دهنده از آتش است لذا بحث نماز اینجا خیلی مهم می‌شود زیرا ممکن است ما ذکر، رحمت و سلام را نفهمیم ولی خب نماز را بفهمیم!

انسان اگر تصمیم بگیرد که فقط نمازش را اصلاح کند یعنی سرسری نگیرد و اهل سهو نباشد و از طرفی برای نمازش برنامه ریزی داشته باشد، (و در روایات هم بر آن تاکید زیادی شده است) می‌تواند انسان را نجات دهد.

این آیات طوری گفته شده است که تا بلکه به انسان بر بخورد و جهنمی نشود! اینجا بحث سر این است که انسان یک مرتبه می‌بیند در یک وضعیت مشابه با همانی که خیلی بد می‌دانسته قرار گرفته است.. اینجا دیگر خیلی باید به او بر بخورد.

یکی از کارهایی که در سوره‌های قرآن کم و بیش انجام شده این است که کافرین اوضاع دنیایی خود را مدام به رخ مومنین می‌کشند مثل این است که مثلاً شما که با خدا هستید باید وضعیتان خیلی بهتر از این می‌شد! می‌شود که انسان در بین جوامع مومن زندگی کند و یک سری نارساهایی هم داشته باشد.. همانطور که می‌شود در جوامع کفر نارسایی‌هایی مثل مالی شکل نگیرد لذا آن چیزی که این‌ها را از هم متمایز می‌کند کفر و ایمان است و آدم نباید گول ظاهرشان را بخورد.

خداوند بین دنیا و آخرت رابطه مستقیم قرار نداده است، نمی‌توان گفت که یک جایی که وضعیت اقتصادی‌اش بالاتر است الزاماً ایمانش بیشتر است.

خدا انسان را ملزم کرده است که از جایی که دین خدا پرستش نمی‌شود هجرت کند به جایی که دین خدا پرستش می‌شود. در هر جایی که دینداری که خداوند می‌خواهد ایجاد نشده بود، موظف به هجرت هستید و از معشیت و ... نترسید؛ سوره مبارکه عنکبوت به صورت کامل راجع به این موضوع بحث کرده است.

به طور کلی انسان باید یک سری مسائل را در زندگی باور کند؛ مثلا اگر در راه استقامت و نماز قرار بگیرد خدا هست و کمکش می‌کند و اگر قرار نگیرد افراد دیگر یاری‌اش می‌نمایند به هر حال در هر حالتی کمک هست اما آن‌جا دیگر شیاطین حمایتش می‌کنند (۸۴)

۷. دو بحث دیگر مطرح می‌شود، یک مورد حیثیت فردی و مورد دیگر حیثیت اجتماعی انسان است که در این سوره روی هر دو خیلی تاکید شده است که هر کسی در یک نظام وقفی می‌آید، یعنی اگر مومن است با امامی می‌آید و اگر کافر است با شیاطین می‌آید (۸۶)

۸. یک اتفاق مهم دیگر این است که انسان وقتی در مسیر انحراف پیشرفت می‌کند در این مسیر باورهای محکمی بدست می‌آورد که خیلی خطرناک است و خروج از این باورها بسیار سخت است یعنی اگر آدم سراغ انحراف رفت، پیشرفت می‌کند و تبدیل به باور و بعد تبدیل به صفت می‌شود، و وقتی به سمت مستقیم حرکت کند خیلی سخت می‌شود، و این آیات بیان می‌کند که نزد خدا عهدی دارد یعنی فکر می‌کند که کاری که انجام می‌دهد کاری است که خدا خواسته است یعنی شبیه به یقین می‌شود و این خیلی مشکل است که وقتی به اینجا رسید بخواهد برگردد!

قرار این است که بحث نماز و روایاتی که در مورد نماز است را مرور کنیم و ان شاء الله امسال را روی بحث نماز بگذاریم:

۱. دیدگاه‌های قرآن و روایات نسبت به انواع نماز را رصد کنیم (تقریبا می‌شود گفت که برای همه نیازها نماز وضع شده است). خوب است یکی از کارهای ما این باشد که انواع نماز را احصاء کنیم و در این بین هم یک جایی را هم برای دیدگاه قرآن در مورد نماز بگذاریم.
۲. ترغیب به اهتمام در رابطه با نمازهای یومیه؛ کسانی که پس و پیش می‌خوانند.

۳. پیشرفت کمی و کیفی در خصوص نماز یعنی مثلاً اگر قبلاً نافله رانمی خواندیم، بتوانیم نافله را به آن اضافه کنیم. یک برنامه ریزی مشخص برایش داشته باشیم و نگذاریم رها بشود. باید نماز محور طهارت زندگی بشود و باید در این راه محاسبه داشت.

۴. اطلاع پیدا کردن از اسرار نماز؛ مثلاً کتب در این رابطه را در سیر مطالعاتی اش قرار بدهد و بداند هر کاری که در زندگی انجام می دهد مدل نماز است، یعنی ببیند کدام قسمت کار خیرش تکبیر الاحرام است و کجای آن سجده و ... بتواند مدل سازی بکند و طوری باشد که انسان به تدریج هر کاری انجام می دهد صورتی از نماز باشد یعنی حتی می خواهد بخوابد هم صورتی از نماز باشد.

از حضرت فاطمه (س) می خواهیم که ما را جزء نماز گزاران واقعی قرار دهد به برکت صلوات بر محمد و آل محمد (ص).

یک آرزوی بزرگ و مهمی را در نظر بگیرید و برای برآورده شدن آن صلواتی عنایت بفرمائید.

گفتیم یکی از کارهایی که سور قرآن انجام می دهد این است که به آدم آرزوهای بزرگ یاد می دهند و یکی از این سور مبارکه، سوره مریم (س) است که میل انسان به مشاهده انسان های سطح بالا را زیاد می کند و لذا طلبش هم برای رسیدن و هم راستایی با آنها زیاد می شود.

یکی از موضوعات مهم این سوره این بود که انسان در زندگی اش فرهنگ دعا کردن جاری شود و این فرهنگ توسط اهل بیت علیهم السلام برای ما تبیین شده است. مطالعه این دعاها، حتی برداشت مفهومی از آنها و به یاد آوردنشان در انسان نورانیت می آورد.

به خاطر این که زبان ما فارسی است و دعاها عربی هستند ممکن است تصور کنیم که باید دعاها را عربی بخوانیم در صورتی که می توانیم فارسی هم بخوانیم و در بین کتب دعا، کتاب های سید بن طاووس خیلی عجیب است زیرا سید بن طاووس جزء قله های دعا است و خیلی خودشان خیلی با دعا ملازم بوده اند و کتاب هایشان هم نوعا تخصصی است مثلا یک کتاب به نام جمال اسلوب دارد که دعا های هفتگی و روزها را آورده است. کتاب فلاح الصالح که دعا های مربوط به حوزه نماز را آورده است و اغلب ترجمه شده اند. کتاب مهج الدعوات که دعا های مهم را آورده، نوعا به سلسله سند روایات هم اشراف داشته و واقف بوده است البته برخی از دعاها را ذکر می کند که "به قلب من افتاد" یعنی یک قدرتی داشته که برخی اوقات خودش دعا منتشر می کرده است یعنی به اذن اهل بیت علیهم السلام قدرت داشته است بالاخص در موارد اضطرارهای عمومی چون در زمان قدیم عادت بود که وقتی خشکسالی می شد نماز باران می خوانند و دعا می کردند؛ بعد می گوید دعا خواندم باران آمد.

لَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا - آیه ۴ نشان می دهد که برخی سنخیت با دعا ندارند، وقتی دعا می گوئیم دعا مد نظر تان عربی نباشد.

وقتی آدم شروع به انجام کاری می کند بر اساس یک حرف شنوی انجام می دهد، بعد از یک مدت نیازش شکوفا می شود، مرحله بعدی اگر این نیاز ارتقاء پیدا نکند دعا را از دست می دهد و اگر نیاز ارتقاء پیدا کند به چرخه تبدیل می شود. یکی از ویژگی های دعا این است که نیازسازی می کند و ارتقاء نیاز انجام می دهد.

دعا وقتی از طرف اهل بیت علیهم السلام گفته می شود، ر شما نیاز و وظیفه را فعال می کند. دعا خودش جهت دهی به وظایف می کند به خاطر همین برای همه اعمال چه عبادی و چه غیر عبادی دعا وجود دارد و نکته جالب آن در این است که وظیفه را تبدیل به نیاز می کند و لذا آن را ارتقاء می دهد، در این صورت است که وظیفه ارتقاء پیدا می کند و شکوفا می گردد و میل به دعا های بعدی شکفته می شود.

از خدا بخواهیم که ما نسبت به دعا شقی نباشیم یعنی بی بهره نباشیم؛ یعنی انس داشته باشیم تا کم کم گفتمان مان، و نیازهایمان عوض شود، چون خلا دعا بطور جدی در ما وجود دارد. فکرهای متفرقه می کنیم.. شقی نبودن نسبت به دعا این است که مطالعه روایات اهل بیت علیهم السلام در مورد دعا تا حدی که در ذهن مان بماند و حفظ کردن آن لزومی ندارد.

ما از دعا به علت این که می خواهیم همه آن را بخوانیم و باید حتما گریه کنیم، فاصله می گیریم؛ این که فکر می - کنیم دعا یعنی شرح دادن و شروع می کنیم به این که خدایا ما گنهکاریم و ... در صورتی که این دعا نیست و این اهانت است یعنی نباید وسط دعا از خودمان حرفی اضافه کنیم، یک فراز را صدبار نگوئیم.. اما ما دعاها را شرح می زنیم و این لذا دعا برایمان می شود گریه، ذکر مصیبت، کش دار حرف زدن با خدا و این ها اتفاقات خوبی نیست و همین کارها باعث شده که ما نسبت به دعا شقی شده باشیم و به آن بی رغبت باشیم. خوب است با خواندن دو یا سه کتاب از سید بن طاووس شروع کنیم.

سید بن طاووس یک وصیت نامه ای دارد که بعد از اهل بیت علیهم السلام قله دعا است (در سی دی جامعالتفاسیر موجود است) توصیه می کنم حتما بخوانید. این وصیت نامه ها در بین وصیت نامه هایی که از انسان های معمولی نوشته شده جزء ۵ تای اول است. اسم این وصیت نامه "فانوس" است که خیلی جالب است.

نورانیت این مرد الهی باعث می شود ما نسبت به دعا شقی نشویم. قدردانی از آدم هایی که چنین کارهایی را انجام داده اند شکر نعمت است و همین شکر نعمت باعث از یاد نعمت می گردد.

به طور کلی انسان وقتی می‌خواهد عبودیت کند و عبد خدا بشود سه مرحله دارد که دعا این سه مرحله را به هم پیوند می‌دهد:

۱. انجام وظیفه که فقط کاری را بر حسب مقید بودن به واجب یا ترک حرام انجام می‌دهد و بعد این نیاز در آن فعال می‌شود، به خاطر همین توصیه شده‌است که کودکان را از ۷ سالگی به نماز تشویق کنید و در سن تکلیف رها کنید تا خودشان تشخیص دهند؛ معلوم است که کار باید روی وظیفه انجام شود و به تدریج منجر به شکوفا شدن نیاز شود. انسان باید بداند که این کار را که انجام می‌دهد یک نیازی در او ایجاد می‌گردد که مبدل وظیفه به نیاز "دعا" است یعنی وقتی دعا می‌کنید دعا کاتالیزور است. (مثلا اگر خدا چه می‌گفت و چه نمی‌گفت، من نماز را می‌خواندم. مثلا چه واجب بود چه نبود...)

نماز مستحبی را گذاشته‌اند برای اینکه بدانند هر کسی متناسب با نیازش چه نمازی را می‌خواند. باید خرد خرد نسبت به نیازهایی که گفته‌اند مثل نوافل، شناخت پیدا کنیم و این شناخت هم باید ارتقا پیدا کند. اگر از نوافل مثلا سه رکعت می‌خواندید، امسال دو رکعت اضافه کن و بیا بالا. باید انسان احساس نیاز کند به اینکه مثلا امسال یک رکعت بیشتر می‌خواهد.

ما باید میل مان به دعاها و نمازها تقویت شود.

برخی می‌گویند ما در موقع اضطراب خدا را خیلی می‌خوانیم! یک کاری نکنید که خدا یا تکوین هستی همیشه شما را در اضطراب قرار دهد. آدم در حالت خوشی هم باید دعا داشته باشد، در حالت ناخوشی هم. از خدا بخواهید توفیق خواندن خدا را در هر دو حالت را به شما بدهد. قدیمی‌ها می‌گفتند به خدا یاد ندهید درد بهتان بدهد!... شوخی بود اما لابه‌لای شوخی این حرف بود که ما خودمان طبع مان اضطراب خیز است.

می‌شود برای قرب الهی هم به آدم خوش بگذرد؛ باید یاد خدا باشید.

وقتی ادعیه را می‌خوانید، یاد می‌گیرید که با خدا چه طوری حرف بزنید. نباید تصنعی یعنی ساخت خودمان دعا کنیم. مکتب اهل بیت علیهم السلام را در نحوه دعا کردن یاد بگیریم. به بچه هایمان یاد بدهیم صبح که مدرسه می‌روند به خدا بگویند پناه می‌برم به تو از علمی که نفعی نداشته باشد؛ باید از دعا نفعی ببریم.. همین دعا خودش جهت می‌دهد. دعاهای اهل بیت علیهم السلام معجزه است.

آیات آخر سوره را مرور می‌کنیم: آیه ۹۰...

قبلا درباره ولد داشتن خدا مفصل حرف زدیم آیه ۹۰ و ۹۱ آیات عجیبی است. زمین سوراخ شود و آسمان متلاشی شود و کوه‌ها فرو بریزند در صورتی که این حرف را بگویند: این که خدا ولد دارد. این یعنی حیثیت جسمانیت و فعالنیت برای خدا قائل بشویم. ولد قرار دادن در صورتی است که انسان احساس کند که خدا ثابت نیست. قبلا شرح این موضوع را داده‌ایم.

بعضی آیات در قرآن نشان می‌دهد که همه موجودات دارای حشر هستند از جمله آیه ۹۳

نکات مهم آیه ۹۶: عبد بودن انسان وقتی اختیاری توسط تک تک آدم‌ها اختیار می‌شود، نتیجه آن ود است. اگر بین مومنین مودت وجود نداشته باشد یعنی در عبودیتشان خلل وجود دارد. اگر مودت بین زن و شوهر ایجاد نشود یعنی دارند یک کار گناهی انجام می‌دهند.

اگر بخواهیم آدم‌هایی که برای خدا ولد می‌گیرند را دسته بندی کنیم به دو دسته تفکیک می‌شوند: عده‌ای که از روی علم و آگاهی و بر اساس مقاصد خاصی این کار را انجام می‌دهند، مثلا می‌گویند عیسی ولد خداست یا ملائکه را ولد خدا می‌دانند یعنی برای ولد تشخیص قائل‌اند که دلیل آن واضح است زیرا کارهایی که بقیه مردم نمی‌توانند بکنند این‌ها انجام می‌دهند؛ و منظورشان این است که این‌ها اراده‌ای در عرض اراده خدا دارند یعنی هرچه او بخواهد اراده کند، می‌تواند. اذن خدا را قائل نیست، در صدر اسلام برای امیرالمومنین علیه السلام این موضوع خیلی را قائل بودند و حتی بعد از شهادت ایشان. پیامبر(ص) نیز فرمودند یک سری از صفات امیرالمومنین(ع) گفته نشده زیرا اگر بیان می‌شد او را ولد خدا می‌گرفتند.

دسته دوم کسانی هستند که خودشان هم نمی‌دانند که برای خداوند ولد گرفته‌اند یعنی ویژگی‌هایش را دارند و شاخص کلی این آدمها این است که خدایشان دو وضعیت دارد یا اکرامشان می‌کند یا به آن‌ها اهانت می‌کند! این گروه از انسان‌ها اراده خدا را متغیر حساب می‌کنند که اغلب انسان‌ها از این دسته هستند؛ در سوره مبارکه فصلت مفصل در این مورد صحبت شده است.

ود به عنوان یک پیوند است که بر اساس یک شاخصی صورت گرفته باشد.

مبنای مودت مومن و غیر مومن: آن چیزی که مودت را جدا می کند شاخص است مثلاً اگر من به خاطر پول با کسی مودت پیدا کردم این مودت پولی است؛ در خانواده دو نفر ازدواج می کنند، اگر مبنای رسیدنشان مالی باشد مودتشان مودت مالی می شود.

نکته ای که در این آیه وجود دارد این است که ود به تدریج با ایمان و عمل صالح شکل می گیرد. یعنی باید بر مبنای یک باور ایمانی عمل کنید تا ود ایجاد شود مثلاً اگر دختر و پسر یكدیگر را برای ازدواج بررسی می کنند، به این توجه کند که این فرد برای عبادت خدا کمکش می کند ولی در دلش احساس می کند که پیوندی نیست، همین مقدار که ایمان داشته باشند و بر اساس همین موضوع ازدواج کنند، خداوند مودت را جاری می کند و این بدان معنی هست که هرچه زن و شوهر با ایمان باشند خدا ودشان را بیشتر می کند. ود شاخصه ایمان و عمل صالح در زندگی توحیدی است. در حرکت های جمعی اگر به تدریج ود صورت نگیرد معلوم می شود که جریان شان از ایمان و عمل صالح در حال فاصله گرفتن هست.

در روایت شریفی آمده است که در مورد دوستان می فرماید: اگر دو برادر دینی را دیدند که در دل شان نسبت به برادر دینی دیگری رختی (واژه دقیق ثبت نشده است) ایجاد شده، ببیند چه گناهی انجام دادند! این می شود "المومن مرآت المومن" و به خاطر همین توصیه شده که دوستان تان را از طبقه مومنین انتخاب کنید زیرا این علامت است.

طبق روایاتی که دیده ام در روایات بر روی ود بین برادران خیلی سرمایه گذاری شده است. شیخ صدوق یک کتابی به نام مصادق الاخوان نوشته است که خیلی کتاب جالبی است و هر روایتی که در ذیل این کتاب وجود دارد دلالت عامش در مورد همسری هم وجود دارد یعنی دو همسر اول برادر و خواهر دینی هستند بعد همسر هستند و آن قاعده هایی که در کتاب ذکر شده در مورد دو برادر، در مورد همسر به طریق اولی صادق است.

مودت را در بین پیوندهای برادری شاخصه قرار دادند، شاخصه ایمان قرار داده اند؛ مواظب باشید نادیده گرفته نشود. طبق این آیه می توان گفت که وقتی مودت انسان در سیستم دوستان و خانواده دچار اختلال می شود، در ایمان و عمل صالح آن ها مشکل پیدا بوجود آمده است.

اگر مودت زناشویی یا پیوند دوستان به مرور زیاد نشود معلوم است که این دونفر یا یکی از آنها مشکل ایمانی دارند.

بحث ایمان در موضوع مودت بررسی می‌شود که اشخاص در بینش، بصیرت و پذیرش بینش‌های درست دچار کندی شده‌اند. ایستایی، عدم ازدیاد علم و عدم پذیرش علم تا رساندن به عمل را اختلال در ایمان می‌گویند. اختلال در عمل صالح هم یعنی فقدان در عمل کردن به آنچه که خوب است. عمل صالح عملی است که مورد رضایت خداوند و مقبول او باشد.

وقتی صلوات در زندگی انسان کم می‌شود یعنی عمل صالح دارد کم می‌شود. معیار عمل صالح در زندگی، صلاة و صلوات است. برای زیاد کردن عمل صالح باید میل به صلاة و صلوات را زیاد کرد.

وقتی تو دیگران را دوست داری بیشتر لذت دارد تا وقتی دیگران تو را دوست دارند چون آدم این را حس می‌کند.

در زیارت امین‌الله می‌خوانیم که محبوب بشویم نزد خلق.

"سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَانُ وُدًّا" سه نوع ود را بیان می‌کند: مومن با خدا، او با دیگران و دیگران با او.

ود دلالت بر تاخیر ندارد، تاخری است. او به خدا متصل می‌شود و ودش از جانب خدا تامین می‌شود، به خاطر همین اگر آدم اگر رند و زرنگی باشد یک کار خوبی که می‌کند! آن هم اینکه انتظار بارش ود خدا در وجودش را می‌کشد.

ود حس رضایت‌مندی ایجاد می‌کند؛ یعنی وقتی من کار خیر را انجام دادم ابر را می‌بینم و منتظر باران می‌شوم.

آدم می‌تواند رندی کند و کار خوب انجام دهد و بعد آن را تعقیب کند و بگوید خدایا این کار خوبی که من کردم کجا به من آن را نشان می‌دهی؟!..

ایمان درجه‌بندی دارد. کودک ایمانش فطری است، اگر کسی مومن شد بچه‌ها دوستش دارند.

بعضی اوقات آدم باید از آیات قرآن دعا در بیاورد. اگر امام زمان (عج) این آیه را خوانده (که حتما هم خوانده‌اند) هر فردی که مومن شود بیشترین سطح ود را با امام زمان (عج) می‌بندد و بیشترین پیوند و محبت را از امام زمان (عج)

دریافت می‌کند، این گونه می‌شود که خداوند ما را موفق به ایمان و عمل صالحی می‌کند که ثمره آن ود بین ما و امام زمان(عج) باشد یعنی انسان باید بفهمد که وقتی کار خیری کرد دست امام زمان(عج) را بوسیده‌است و آن لحظه است که امام زمان(عج) بر ایمان حاضر و ناظر می‌شود.

آیه ۹۸ و ۹۷: بحث بشارت و انذار و بحث اقوامی که هلاک شدند را مطرح می‌کند، این دو آیه آخر سوره را جمع بندی می‌کنند.

طبق آیه ۹۸، هرکسی که مرده، اقوامی بودند که از بین رفتند و کسی حس‌شان نمی‌کند و صدایی هم از آن‌ها نمی‌شنود. این نشان می‌دهد اگر کسی مسلمان باشد، اعمالش دارای قدم و آخر است یعنی نسلی از خود بجا می‌گذارد که صدایش حس می‌شود، وجودش حس می‌شود و برایش باقیات الصالحات می‌شود.

در قرآن وقتی با این زبان چیزی را مطرح می‌کند منظور صدای وسوسه و عذاب نیست بلکه صدای باقی ماندن ماندگاری است. شما ابلیس را هم که راس همه شیطان‌های عالم است، صدایش را به صورت وسوسه می‌شنوید و وقتی صدا می‌آید شما پناه می‌برید و بالعتت دورش می‌کنید.

ادبیات قرآن این است که "جاء الحقُّ و زهقَ الباطلُ إنَّ الباطلَ كانَ زهوقاً"، این گونه است که اگر کسی در باطل قرار گیرد چاره‌ای جز هلاک شدن ندارد و خداوند هم اراده کرده است تا این افراد عبرت شوند.

به صورت کلی جریان‌سازی اینگونه است که جریان‌های حق یکدیگر را تشدید می‌کنند و جریان‌های باطل چون ابتر هستند همدیگر را تشدید نمی‌کنند. شما هر کار حقی که انجام دهید بنا به وعده الهی اولین اثرش این است که دوری از فانی شدن است و باقی است فلذا به بقا الهی باقی می‌شود چون وجه الله متصل می‌شود.

کاری که ما باید بکنیم این است که مبدا افعالمان را خود خدا بگذاریم تا باقی باشد. انسان نباید برای غیر خدا کاری بکند چون نابود می‌شود.

نظر حضرت علامه در خصوص آیه آخر این است: "تحس" به معنای ادراک به حس، و "رکز" به معنای آواز است، که بعضی گفته‌اند معنای اصلی آن همان حس است؛ که خلاصه معنای آن این است که قوم نامبرده هر چند دشمن و اهل مجادله‌اند، لیکن نمی‌توانند خدای را با دشمنی خود عاجز کنند، زیرا چه بسیار مردمی مانند ایشان که قبل از ایشان هلاک کردیم و نابود شدند و امروز احدی نیست که صدایی از ایشان بشنود، و یا یکی از ایشان را ببیند و احساس کند.

ان شاء الله که به برکت میلاد فرخنده حضرت فاطمه (س) و به برکت شب قدر واقعی خدا توفیق دعا کردن خالصانه از خودش را عطا کند و ما نسبت به دعا کردن شقی نباشیم به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

برای این که ایام ماه مبارک رجب برایمان مبارک باشد صلواتی عنایت بفرمائید.

بحث امروز جمع بندی سوره مبارکه مریم (س) است:

در جلسات گذشته موضوع ذکر، رحمت، عبد و عبودیت، صراط و تجلی آن بر روی بحث نماز مطرح شد. بحث نماز یکی از موضوعات مهم است که در سور مختلف مطرح می شود اما در سوره مبارکه مریم (س) نماز یک جایگاه ویژه ای پیدا کرده است.

در دوران رشد که دارای ترتیب است توصیه شده که از هفت سال اول پدر و مادر، کودک را با موضوع نماز آشنا کنند و در روایت آمده است که سعی کنید با تشویق، توصیه و حرف زدن با کودکان در هفت سال اول، آن ها با نماز آشنا کنید.

می گویند نوه حضرت امام خمینی (ره) روبروی تلویزیون نماز می خواند، پرسیدند این گونه قبول است گفتند: بله و باید به هر طریق که می تواند بخواند. باید به نماز تشویق کرد و تا قبل از بلوغ مقداری هم سختگیری بشود، به این معنی که توصیه کنید و برایش برنامه ریزی نمائید و سعی کنید تا قبل از بلوغ به نماز صبح هم عادت کرده باشد اما وقتی بالغ شد دیگر فشار روی فرد نیاورید. این نوع برخورد در روایت نیز مطرح شده است، مثلاً اگر صبح برای نماز بلند نشد، می شود گفتگو کرد اما این که اصرار از طرف شما باشد و حالت کراهت ایجاد شود، توصیه نمی شود.

در هفت سال اول نماز به صورت نظام عادت است و در دروان بلوغ برای فرزندان نماز خواندن معمولاً سخت است. در نمودار رشد به طرف بالا، نماز در کل روز دوره بلوغ بیست دقیقه بیشتر طول نمی کشد و هرچه بالاتر می رود باید نمازش عمیق تر باشد و نه این که زمانش بیشتر باشد! باید سطره اش در زندگی گسترده شود، از هجده سال به بالا این نماز باید بر زندگی حاکم شود یعنی "تنهی عن الفحشاء" یعنی همین که فرد نماز می خواند او را از فحشا دور کند. در سنین بالاتر آن چیزی که از نماز مهم است، حالت ذکر بودن است یعنی اگر فرد بیست و چهار ساعت دارد یک موقف هایی را برایش گذاشته اند: صبح، ظهر، عصر، مغرب و عشا که باید اوقات بین این ها تحت تاثیر نماز قرار

بگیرد یعنی زمان خواب و دیگر اوقات در ذکر باشد. در واقع کار نماز این است که به مرور دو کار انجام می‌دهد و خودش را در اوقات گسترده می‌کند؛ سیر اول این است که در زمان‌هایی قرار می‌گیرد که باعث ایجاد مراقبت‌هایی می‌شود و سیر دوم این است که بین نمازها مراقبت ایجاد می‌کند، به خاطر همین به نمازهای پنج‌گانه توصیه شده و در کشورهای عربی این مراقبت به خوبی حس می‌شود. اذان صبح، ظهر، عصر، مغرب و عشاء؛ به طور مکرر در گوش این‌ها پخش می‌شود. انتظار برای اذان بعدی خودش تولید ذکر می‌کند و در واقع این گونه می‌شود که نماز نماد بلوغ هر فرد می‌گردد.

وقتی فرد با نماز بزرگ می‌شود یک سری صفات پیدا می‌کند، در واقع وقتی می‌گویند نماز "مصلین" این می‌شود انواع بلوغ! انسان می‌تواند از وضعیت نمازش به میزان بلوغ خود و انواع بلوغش پی ببرد.

انسان هر چه جلوتر می‌رود باید عشقش به نماز بیشتر و کراهتش از آن کمتر بشود.

کار نماز این است که یک مدل کاملی درست می‌کند که مقدمات دارد، طهارت دارد، واجبات دارد، ارکان دارد، مستحبات و... دارد؛ قدمات نوعاً شرط علمی است، به این معنی که باید نسبت به آن علم داشته‌باشد. طهارت شرط لازم است یعنی اگر بداند طهارت ندارد نمازش باطل است.

مدل نماز در هر کاری قابل اجرا هست و وقتی انسان عبد می‌شود هر کاری برایش "عند الله" است که یک مقدمات سری واجب دارد. انسانی که عبد می‌شود هر کاری که او را به قرب می‌رساند را انجام می‌دهد. در واقع نماز برای این فرد یک مدل می‌شود که هر کاری را با مدل نماز انجام می‌دهد لذا به این فرد می‌گویند "دائم الصلاة" یعنی هر کاری که انجام می‌دهد از روی مدل نماز انجام می‌دهد.

وقتی فرد به مرحله آخر رشد رسید سعی می‌کند هر کاری را به مدل نماز انجام بدهد، یعنی هم خودش نماز می‌خواند و هم کارهایش نماز می‌خواند. یعنی فرآیند تصمیم تا عملش، شکل نماز به خود می‌گیرند. دیگر این فرد هر نمازش با نماز دیگرش فرق می‌کند، هر کدام از این‌ها تفصیل پیدا می‌کند و وقتی این حالت اتفاق می‌افتد هر عملی که انجام می‌دهد در لحظات پخش می‌شود و این منجر می‌شود که برایش تفصیل داشته‌باشد.

در روایاتی که از اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده این است که وقتی امامان به "قد قامت الصلاة" می‌رسیدند رنگ رخساره‌شان عوض می‌شد و وقتی علت را می‌پرسیدند، می‌فرمودند که این جمله نوید "لقاء الله" را می‌دهد و این باعث تغییر حالت امام می‌شد.

انسان دارای مراتب رشد است و نماز انسان هم دارای مراتب رشد است و این مطلب هم قطعی است. بین مراتب رشد فرد و مراتب نماز، یک ارتباط مستقیم وجود دارد یعنی هر چه مراتب رشد بالاتر می‌رود مراتب نماز هم بالاتر می‌رود.

بحث مقبول بودن در نماز خیلی مهم است. ممکن است کسی خشوع و خضوع داشته باشد اما نمازش مقبول نباشد زیرا خشوع از ناحیه‌های مختلفی بر انسان وارد می‌شود و ملاک نیست. همیشه ارتباط از بالا به پایین است.

در شرایط کمال نماز، در سوره مبارکه مومنون خشیت را داریم و همین طور در سوره مبارکه بقره اما در رشد یک نماز، ممکن است خشوع از ناحیه‌های دیگر وارد شود مثلاً ممکن است القانات شیطان موجب خشوع بشود.

ملاک مراتب نماز علم تفصیلی به مولفه‌های نماز است و این که بتواند برای تک تک اعمال نماز قصد مشخص داشته باشد وقتی می‌گویند حضور قلب، یعنی وقتی می‌گوید "الله اکبر" علم به اکبر بودن الله داشته باشد لذا هر چه مراتب رشد فرد کمتر باشد علم تفصیلی به مولفه‌های نماز هم کمتر خواهد بود.

نماز نشانه قطعی بالارفتن در مرتبه خشوع است اما آن طرف نمی‌توان گفت که هر خشوعی نشان دهنده نماز بالا است.

اگر حال آدم در نماز توام با علم باشد نشانه حقیقی بودن آن است.

یکی از اتفاقات مهم در این سه ماه حرام، بحث نمازهایی است که وارد شده است. کاری که در نوافل می‌کنند این است که نوافل و نمازهای مستحبی یک تغییراتی در ساختار مولفه‌ها ایجاد می‌کنند. نوعاً در کارهای مستحبی این گونه است که هر جا لازم بوده فرد خشوع داشته باشد گفته‌اند که حالت ابتهال و تضرع داشته باشد.

در نمازهای مستحبی خواسته‌اند که نماز حالت علمی داشته باشد و حتما توأم با علم باشد زیرا نمازهای مستحبی بیشتر روی ساختارهای علمی تمرکز دارند.

سیر علمی که در نماز باید اتفاق بیفتد خیلی مهم است، ارزیابی انسان باید روی سیر علمی‌اش باشد به خاطر همین وقتی مراتب نماز بیان می‌شود با مراتب ذکر یکسان می‌شود. (ذکر به معنای هوشیاری است).

در هر نماز(وقت- شرایط) حقایق نهفته شده است که توجه تفصیلی به این حقایق موجب برخورداری فرد از هدایت و رشد می‌گردد؛ یعنی نماز دارای مولفه‌های متعدد است و شناخت این مولفه‌ها و توجه به آن و تعمیم به کارهای دیگر انسان را دارای رشد می‌کند.

در بین روایات، بیشترین اسراری که بیان شده‌است در مورد نماز است.

نمازهای نوافل جنبه خودسازی دارند و ارکانی که در مورد نمازهای مستحبی از طریق اهل بیت علیهم السلام وارد شده- است بسیار جالب و کاربردی هستند.

نکته: خواندن نمازهای مستحبی به صورت جماعت بدعت است.

در مکتب اهل بیت (علیهم السلام) عبادات باید مصدرشان از اهل بیت (علیهم السلام) باشند.

اطلاعات ما در مورد نماز بیشتر از کتاب‌های دست دوم است زیرا به کتب روایی رجوع نمی‌کنیم. در روایات بحث‌های مفصلی در این مورد شده‌است اما اطلاعات علمی ما نسبت به نماز خیلی کم است. نماز جزء واجباتی است که پیرامون آن در حوزه طهارتش، مستحباتش و ... یک طیف وسیعی از معارف را به خود اختصاص داده- است، تقریباً می‌توان گفت که بعد از قرآن یا عدل قرآن، بالاترین فریضه‌ای که در عالم وجود دارد نماز است فلذا بیشترین محل دریافت علوم خود نماز است.

نماز به عنوان عبادت خاص حریم دارد زیرا در نماز قانون علمی است اما دعا یک سیستم عمومی است.

نماز یک ساختار نظام‌سازانه دارد که حتما باید از جانب اهل بیت علیهم السلام شکل گرفته باشد و اگر کسی نمازش را از نظام اهل بیت علیهم السلام نگیرد، آن نماز مراتب رشدش را رقم نمی‌زند و یک نظام دیگری برایش خواهد ساخت.

ان شاء الله این ایام که متعلق به امیرالمومنین امام علی علیه السلام است به برکت ایشان نماز برایمان جدی شود. همان طور که سن مان برایمان مهم است که مثلا اگر بیست سال مان است باید نماز مان هم بیست ساله باشد و سعی کنیم با سن مان نماز مان هم رشد کند و البته این با علم تفصیلی به اجزاء نماز امکان دارد.

در ليله الرغائب نماز مان طوری باشد که قبله اش امام زمان عج الله باشد و مبنای "ایاک نعبد و ایاک نستعین" خود امام باشند و همه حالت هایش هم با امام باشد که این می شود رغائب، رغبت.

در ساختار اهل بیت علیهم السلام انسان اول وظایفش را انجام می دهد و بعد به فهم می رسد. و شیوه اهل بیت علیهم السلام این است که بعد از انجام وظایف به سر آن وظیفه پی خواهید برد. (در انتهای کتاب فرآیند شناسی حجت در مورد رکعت های نماز صحبت شده است.)

آرزویمان این باشد که ابتدا خودمان و سپس همگی اصلاح شویم و برای این که ان شاء الله آرزوهای افراد حاضر در جمع و همه مومنین و همه انسان های عالم بر آورده شود صلواتی عنایت بفرمایید.

ان شاء الله که از برکات امروز و فردا شب و ایام اعتکاف، همه ما بهره‌مند شویم صلواتی عنایت بفرمائید.

هر کس که دوست دارد نامش را ان شاء الله در ماه مبارک رجب از رجبیون قرار دهند صلوات دیگری بفرستد.

کسانی هم که گمان می‌کنند عملش‌شان در این ماه کم بوده اما دل‌شان می‌خواهند در جرگه رجبیون قرار داده شوند صلوات بعدی را بفرستند.

یکی از مطالب مهمی که در روایات معصومین علیهم السلام مشاهده می‌شود این است که بعضی از کارها را بدون این که در چهار چوب دین و شریعت باشد مطرح کرده‌اند، مثلاً یک سری کارها را گفته‌اند انجام دهید و اگر هم کسی توفیق عمل پیدا کرد برایش بهشت واجب است از طرفی قید هم نزدند که حتماً مسلمان باشد و... هرچند ممکن است که باب یک سری سوء استفاده‌هایی را باز کند اما اینگونه نیست زیرا اگر کسی فطرت درستی نداشته باشد این کارها را نمی‌کند، علاوه بر این اهل بیت علیهم السلام بهشت رفتن را ساده می‌دانند فلذا چیزی که اهمیت پیدا می‌کند ارتقاء در درجات بهشت است.

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: سه ویژگی است که هر کس یکی از این سه ویژگی را به محضر خدا ببرد و بگوید من یکی از این سه کار را انجام می‌دادم خداون بهشت را بر او واجب می‌کند: ۱. انفاق در تنگدستی؛ یعنی با این که خودش تنگ دست است ولی ببیند فرد دیگری قرض می‌خواهد او را بر خودش ترجیح می‌دهد. ۲. دگیر اینکه دأبش گشاده‌رویی باشد؛ یعنی لجوج نیست، لجباز نیست، سفت نیست. یعنی سرسخت با مردم نیست حتی اگر دشمن هم با او مواجه شود متوجه می‌شود که این فرد خوش اخلاق است و احساس نمی‌کند که او تکبر دارد. برای همه، خانواده، مردم محله، سرکار حتی اگر کسی با او بحث و جدل کرد گشاده‌رو است و از روی عصبانیت و پرخاش کاری نمی‌کند. (منظور از گشاده‌رویی سرسخت نبودن است).

۳. و آخر اینکه همیشه جانب انصاف را نسبت به دیگران رعایت می‌کند. (اصول کافی جلد ۲ صفحه ۱۰۳)

در سوره مبارکه مریم سلام الله یکی از موضوعاتی که به نظر می‌رسد و خیلی هم مهم است این است که اسباب عاقبت بخیری را مطرح می‌کند. اسباب عاقبت بخیری یعنی همینکه در روایت مطرح شده‌است، به عبارت دیگر آدم شقی و بدبختی نیست.

در آیه ۴ سوره مریم سلام الله، حضرت زکریا علیه السلام وقتی که نقل می‌کنند من اهل دعا هستم دلیلش این است که می‌گویند من می‌خواهم نسبت به دعای تو ناتوان و بدبخت نباشم، از همین فراز معلوم می‌شود یکی از مولفه‌های رسیدن به خوشبختی زبان دعاگو داشتن است. زبان دعاگو داشتن برای خودمان و دیگران، یعنی این که اگر کسی بدی کرد بگوید خدا خیرت بدهد، خدا ان‌شاءالله هر چه می‌خواهی به تو عنایت کند، به نظر می‌رسد زبان دعاگو بدبخت نمی‌شود و اگر کسی تمرین کند که دعاگویی جزء خصلت‌هایش باشد به شقاوت میل پیدا نمی‌کند.

اگر در سوره بگردید از این دست موارد (که با استناد به روایات معلوم می‌شود) که هر که آن را داشت خوشبخت و سعید می‌شود را پیدا خواهید کرد. مثلاً یکی از موضوعات مهم‌اش آیه ۱۳ است که حنان بودن، زکوة و تقی بودن عاقبت بخیری می‌آورد.

روایات بسیاری را داریم که برّ به والدین حتی اگر والدین کافر هم باشند باعث می‌شود تا خدا او را از پل صراط عبور دهد. حالا بعضی از خانم‌ها به پدر و مادر همسرشان و بالعکس حساسیت‌هایی دارند؛ سعی کنید حساس نباشید زیرا مادر و پدر همسر شما وسیله بهشت رفتن شما هستند پس این وسیله را از خود نگیرید، ممکن است که اذیتتان کنند اما این بهشت رفتن را از خودتان نگیرید.

خیلی وقت‌ها آدم‌ها نمی‌توانند دست، پا و پیشانی پدر و مادرشان را ببوسند خجالت می‌کشند اما خوب است که این کارها را بکنند و هر دفعه که آنها را می‌بیند ببوسیدشان، طوری که محبت شما انتقال پیدا کند. ممکن است که آدم‌ها به دست و پا حساس باشند، پیشانی آنها را ببوسید و به خاطر همین روایات متعددی آمده است. پیشانی با صورت فرق می‌کند و نماد ایمان است، جای مهر و سجده است و تکریم‌اش هم بیشتر است.

نتیجه: یک سری کارهای بین المللی است که هر کسی توفیق انجام آن را پیدا کند بهشتی می‌شود ولی این به این معنا نیست که نماز و روزه را کنار بگذارد. ممکن است کسی خارج از کشور باشد و این حرف‌ها را هم نشنیده باشد ولی موفق به انجام این امور بشود و خدا هم او را به بهشت می‌برد اما وقتی مسلمان نمازش را نخواند بداخلاق می‌-

شود. نتیجتاً می‌خواهد بگوید برخی از صفات ویژه انسان است و بهشت هم برای انسان. مواظب باشید سرسخت نباشید، آدم سرسخت در تعاملات با مردم می‌شکند و دفاع از حق با صفات حنان بودن و شفقت داشتن همراه است. ان‌شاءالله که خدا به برکت این ایام شفقت، حنان بودن، مهربان بودن و جبار ائیم نبودن را قسمت همه ما بکند به برکت صلوات بر محمد آل محمد.

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات